

تابستان ۳۷۴۹ زرتشتی ۱۳۹۰ خورشیدی
نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا
سال بیست و هشتم شماره ۱۵۸



www.czcjournal.org



- میراث ساسانیان: ایرانشهر یا شکست در برابر اعراب؟ از دکتر تورج دریایی
- چگونگی اسکان زرتشتیان در حاشیه کویر لوت ایران از شاهپور موبد جمشید اشیدری
- چرا ایرانیان شکست خوردند؟ از استاد ابراهیم پورداود
- گفتگوهایی در زمینه دسواری های هازمان زرتشتی و ریشه یابی و بازشناسی از موبد کامران جمشیدی



چهره نما مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

سال بیست و هشتم، شماره ۱۵۸

تابستان ۳۷۴۹ زرتشتی ۱۳۸۰ یزدگردی ۱۳۹۰ خورشیدی

شماره فاکس: ۲۳۶۵-۷۴۱-۸۶۶ (۸۶۶)

طراحی و گرافیک: رکسانا کاووسی

رایانه: رامین شهریاری

California Zoroastrian Center
8952 Hazard Ave. Westminster, CA 92683
Tel: (714) 893-4737

Chehrenama's E-mail:
cninfo@czcjournal.org

CZC Publication's Website:
www.czcjournal.org

برگیری از نوشته‌های چهره نما با چاپ نام نویسنده و نشانی تار نما آزاد می‌باشد.
چهره نما در گزینش و ویرایش نوشته‌ها رسیده آزاد است و نوشتارهای رسیده بازگردانده نمی‌شود.
دیدگاه‌های بازتاب شده در نوشته‌ها همیشه گویای دیدگاه‌های انجمن دبیران چهره نما نمی‌باشد.
چهره نمای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، نشریه‌ای است دینی، اجتماعی، تاریخی، ادبی و فرهنگی و به هیچ دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد.

سلسله سخن

با

درودی

دوباره به همه

خوانندگان خوب و

ارزشمند چهره نما. شادیم از

اینکه باری دیگر به خانه های شما

می آییم و پیوندی می شویم بین ما و شما،

و شما و شما! در این شماره می خوانید:

سرنوشت ایران و ایرانیان هنگام شاهنشاهی ساسانیان و

یورش تازیان را به اندیشه و خامه دو تن، دکتر تورج دریایی

و همچنین استاد روانشاد ابراهیم پورداوود پی می گیریم تا در شماره

آینده به پایان نوشتار پورداوود برسیم و پس از آن به دیگر اندیشه های

اندیشمندان در مورد چرایی شکست ایرانیان و بار و بر آن تا به امروز

خواهیم پرداخت.

آقای شاهپور موبد جمشید اشیدری با نامه ای، هم ما را دلگرمی داده

اند و هم در پی گیری شرایط هازمانی زرتشتیان از «چگونگی اسکان

زرتشتیان در حاشیه کویر لوت» و خلند (تاثیر) خاندان ملا گشتاسب

برایمان سخن می گویند. نوشتار/سخنان دیگری داریم در مورد «ترس و

نگرانی» که چرایی و چگونگی آن را خود خواهید خواند.

از این شماره بخش جدیدی با نام «پرسش و پاسخ- همپرسی» خواهیم

داشت که نامه ها، درد دل ها و پیشنهادات شما را در میان گذاشته و هر

کجا پاسخی نیاز باشد، آورده شده و خواهد شد. رویدادها و دهش ها

نیز که بخشی همیشگی از چهره نما را به خود ویژگی داده اند و ادامه

خواهند داشت.

پس این شما و اینهم چهره نما. تابستان خوشی را برایتان آرزومندیم.

همواره شاد و سربلند باشید.

موبد کامران جمشیدی

Printed and partially donated by:

Seda's

PRINTING & DIRECT MAILING
SINCE 1984

323.469.1034

sedas@pacbell.net | www.sedasprinting.com

5335 Santa Monica Blvd. | Los Angeles, CA 90029

میراث ساسانیان: ایرانشهر یا شکست در برابر اعراب؟

دکتر تورج دریایی

هم پابرنه نبود. الان مطالعاتی انجام شده است که نشان می دهد این ارتش اعراب چقدر محکم و خوب بوده که نه تنها ایرانی ها، بلکه رومی ها، بلکه ترکان و چینی ها را شکست دادند. بنابراین ما نباید این دید غیرعادلانه را در مورد ساسانیان داشته باشیم.»

ایرانشهر و خداینامه

کتاب تازه آقای دریایی، «ایران ساسانی»، اخیرا برنده جایزه بهترین اثر تحقیقی درباره خاورمیانه از سوی انجمن بریتانیایی مطالعات

عامل در ایران شکل گرفته است. او اشاره می کند که اغلب کتاب هایی که در مورد شکست ساسانی در مقابل اعراب در قرن بیستم منتشر می شد تحت نفوذ دیدگاه کمونیستی بود. او که خود به خاطر فروپاشی ساسانیان به این بخش از تاریخ ایران علاقه مند شده است، می گوید: «بیشتر کتاب هایی که از روسی به فارسی ترجمه می شد، مثلا کارهای مرحوم کریم کشاورز که آثار کلشنیکف و غیره را به فارسی بر می گرداند، این

دید طبقاتی

را در ما به

وجود آورد

که مثلا چون

موبدان به

مردم فشار

می آوردند،

مردم درها

را باز کردند

و حکومت

ساسانی

در مقابل

اعراب از

هم پاشید.»

از طرف

دیگر، به گفته

او با شیوع

ملی گرایی در

خاورمیانه شده است. او قبلا کتاب «سقوط ساسانیان» را در ایران به چاپ رسانده بود و چند کتاب دیگر درباره همین موضوع نگاشته است. تورج دریایی می گوید که میراث و اهمیت ساسانیان برای تمدن ایرانی از شکست در برابر اعراب بسیار فراتر می رود. میراث مهمی که ساسانیان برای

دوران پهلوی در ایران، و اوج گرفتن این دید که ایرانیان در گذشته ابرقدرت مهمی بوده اند، این دیدگاه تقویت شد که با احساسات ضدعربی - پابرنه خواندن اعراب - هم همراه بود. او در مورد سقوط ساسانیان می گوید: «بله این شاهنشاهی نابود و غارت شد، ولی ارتش اعراب چندان

وقتی که از ساسانیان نام برده می شود، شاید اولین چیزی که به ذهن یک ایرانی خطور می کند شکست این سلسله پادشاهی در برابر سپاه اعراب باشد. همان شکست بود که به حاکمیت طولانی اعراب مسلمان بر ایران و ایجاد تحولات عمیق فرهنگی در جامعه ایران منجر شد. در خصوص سقوط ساسانیان، همواره این نظریه مطرح بوده است که ساسانیان به دلیل ستمگری، از حمایت عمومی برخوردار نبودند و با حمله اعراب، مردم برای گریز از چنگ آنها، درها را به روی اعراب گشودند. اما یک محقق عهد ساسانی می گوید که این دیدگاه دقیق نیست و حتی آن را غیرمنصفانه می خواند. تورج دریایی، استاد رشته ایرانشناسی در دانشگاه کالیفرنیا در ارواین، و نویسنده کتاب «ایران ساسانی: ظهور و سقوط یک امپراتوری» به زبان انگلیسی، می گوید که میراث ساسانیان برای ایران بسیار بزرگتر از شکست در برابر اعراب است. ساسانیان در قرن سوم میلادی در ایران به قدرت رسیدند و در اواسط قرن هفتم در حمله ارتش اعراب شکست خوردند تا بساط آخرین حکومت پادشاهی پیش از اسلام در ایران برچیده شود. موضوعی که پس از ۱۳۵۰ سال همچنان، و شاید اکنون تحت الشعاع برقراری مجدد یک حکومت اسلامی در ایران به شکلی پرنرنگ، بر ذهن ایرانی سایه افکنده است. آقای دریایی می گوید نگاهی که ساسانیان را به خاطر شکست مقصر می شناسد تحت تاثیر دو

ایران به جا گذاشتند، به گفته او، شکل گیری مفهوم ایران به عنوان یک فرهنگ و ملت است: «این باور و این دید ایرانشهری یا منش ایرانشهری یا ایرانی از دوره ساسانی سرچشمه گرفته است... ساسانیان اولین سلسله ای در ایران هستند که ایده ایرانشهر را به عنوان یک ایده سیاسی و هویت فرهنگی ایرانیان برپا می کنند. مهمترین میراث ساسانیان این است که ما اکنون ۱۸۰۰ سال است با این ایده زندگی می کنیم. ما پیدایش این ایده را مدیون ساسانیان هستیم.» یکی از عناصر مهم شکل گیری این مفهوم پیدایش خداینامه در زمان

آقای دریایی می گوید: «یعنی ساسانی ها نه تنها جایی به نام ایرانشهر درست می کنند، و ایده های فرهنگی برای ایرانی ها به وجود می آورند، بلکه تاریخی هم برای ایرانی ها به وجود می آورند.» «در واقع تاریخ سنتی ما که در شاهنامه رقم می خورد و در متون فارسی از جمله فارسنامه ابن بلخی و غیره دیده می شود، همه زاینده همین خداینامه یا شاهنامه دوره ساسانی است.» ساسانیان از ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی یعنی برای بیش از ۴۰۰ سال بر منطقه وسیعی که زمانی علاوه بر فلات ایران، عراق امروز و بخشی از افغانستان و پاکستان را



ساسانیان است. این همان کتابی است که شاهنامه از آن سرچشمه گرفته است. آقای دریایی می گوید: «اهمیت دیگر ساسانیان این است که در زمان خسرو انوشیروان در همان قرن سوم، تاریخ ملی ایران به نام خداینامه تدوین می شود. و آن تاریخ و یادی است از گذشته، آنچه که ایرانیان بودند، از کجا آمدند، چگونه جهان آغاز شد، تا زمان فروپاشی شاهنشاهی ساسانی.» خداینامه اصلاً به زبان پهلوی بود که از میان رفته است ولی ایرانیان آن را در اوایل دوره اسلامی ترجمه کردند.

قدرت مرکزی و قانون

کشوری به نام ایران، تاریخی سنتی به نام شاهنامه و هویت ایرانی داریم.»

تصویری جدید

آقای دریایی که پایان نامه دکترایش در دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس را درباره سقوط ساسانی نوشته است می گوید مساله ای که در آن زمان ذهن او و دیگر دانشجویان تاریخ های باستان را مشغول می کرد این بود که چرا علاقه مندانی به تاریخ ساسانی هنوز باید به کتاب آرتور کریستین سن که در سال ۱۹۴۴ نوشته شد مراجعه کنند. او می گوید که یکی از دوستانش در رشته دکتری در زمینه تاریخ روم همواره اظهار تعجب می کرد که هر ساله ده ها کتاب درباره امپراتوری روم منتشر می شود، مساله ای که به هیچ وجه در مورد ساسانیان صادق نیست. این درحالی است که به گفته تورج دریایی از ۱۹۴۴ تاکنون اکتشافات زیادی انجام شده و مدارک و منابع جدیدی در دسترس قرار گرفته است که می تواند تصویر جدیدی از ساسانیان ارائه دهد. او می گوید برای همین تصمیم گرفت کتابی بنویسد که ابعاد مختلف این دوره را در بر گیرد و سعی کرده که منابع مادی را در کنار متون کتبی بگذارد و به عنوان یک تاریخ دان یک دید کلی به دست دهد. پنج فصل کتاب «ایران ساسانی: ظهور و سقوط یک امپراتوری» به مذهب، جامعه، اقتصاد، ادبیات و تاریخ سیاسی ایرانشهر می پردازد. ریچارد فرای ایران شناس دانشگاه هاروارد درباره این کتاب نوشته است: «ایران ساسانی اثر تورج دریایی حاوی جزئیات بسیار بیشتری نسبت به همه کارهای قبلی در مورد این موضوع، با مواد و منابع متعدد جدید است. این اثر یک شاهکار تحقیقاتی است و آخرین سخن درباره ایران ساسانی در همه زمینه ها خواهد بود.»

در بر می گرفت حکومت کردند. اردشیر بابکان، خسرو انوشیروان و بهرام گور نام هایی آشنا برای ایرانی است که همه به دوره ساسانی برمی گردند. آقای دریایی درباره راز بقای طولانی ساسانیان می گوید: «این یک حکومت سنترالیزه (مرکزی) بر حسب قانون است، که این یکی دیگر از ابعاد مهم ایده ایرانشهری است، و برای همین هم برای ۴۰۰ و اندی سال به جا می ماند.» وی میراث ساسانیان را این طور خلاصه می کند: «من فکر می کنم همه به خاطر ساسانیان است که ما امروز

چگونه انسانیت را در خود زندانی می‌کنیم؟

اگر "نژاد" انسان، این "اشرف مخلوقات" با داشتن هوش و دانایی خداگونه و پیشرفت بزرگ در دانش و فن آوری و دسترسی به همه گونه ابزار آسایش و پیشرفت، امروز به لبه پرتگاه نابودی خویش رسیده است از این روست که بیشتر ما انسان‌ها:

۱. هستی خود را تنها در پوسته تن و بدن می‌پنداریم (لیترالیسم- قشری‌گری)
۲. میان "خود" و دیگر نمودهای هستی جدایی و دوگانگی می‌بینیم (دوآلیسم- دوگانگی)

۳. خودمان و قوم و خویش و هم "شکل" خودمان را از دیگران بهتر و برتر و شایسته‌تر می‌دانیم (نارسیسیزم- خود شیفتگی)

۴. و تنها راه خشنودی خواسته‌های سیری ناپذیر نفس و جسم خود را در قدرت جویی و کنترل دیگران و یا در بندگی و بردگی "از ما بهتران" می‌پندارم (آتوریتاریانیزم- شیفتگی به قدرت)

این ۴ سازه مانند چهار دیوار سترگ انسانیت و معنویت ما را در خود زندانی کرده‌اند.



ابوبکر در سال ۱۲ هجری (۶۳۳) میلادی گروهی را به سوریه و پلستین فرستاد و اینان توانستند سالی پس از آن (۱۳ هجری) به یک دسته از جنگاوران روم چیره شوند. جنگ «اجنادین» در شام در سرزمین پلستین «که در ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۳ هجرت (۳۰ ژانویه ۶۳۴) به پیروزی عربها گرایید. یکی از آن زد و خورد های سخت و خونینی است که پیش از جنگ قادسیه انجام گرفت. در جمادی الاخر همان سال ۱۳ هجرت، خلیفه ابوبکر که این جنگ را برانگیخت، در گذشت. دومین شکست سخت امپراطوری روم در خاک سوریه از عربها، که که دست آن امپراطوری را در آسیا کوتاه سخت، جنگ «یرموک» می باشد [در ۱۲ رجب سال ۱۵ هجرت (۲۰ اوت ۶۳۶)] که از پیروزیهای بزرگ تازیان در سرزمین شهر یاری بانی غسان بشمار میرود، بویژه باید بیاد داشت که پس از پیروزی در جنگ یرموک است که عربها توانستند چندین هزار از جنگاوران خود را از آنجا به یاری عربهایی که در جنگ قادسیه به تنگا افتاده بودند. بفرستند و مایه پیروزی آن جنگ کردند.

آخرین شهریار خاندان بنی غسان، «جبل بن ایثم» با سپاهیان هراکلیوس، به جنگ مسلمانان در آمد. آنگاه که امپراطور شکست خورده به پایگاه خود قسطنطیه برگشت. جمله به فرمان خلیفه عمر گردن نهاد و به دین اسلام گروید اما دیری نپایید که به قسطنطیه پناه برد و دیگر باره به دین دیرین خود روی آورده، عیسوی شد.

اینک برمی گردیم به سرزمین بنی لخم که بخشی از شاهنشاهی ایران بشمار میرفت. آنجا نیز در روزگار خلافت ابوبکر، بسر کردگی خلد بن ولید مخزومی، همان کسی که در سوریه سرزمین بنی غسان را بگشود. از دست ایران بیرون رفت. گفتیم مردم حیره، سرزمین فرمانروایی خاندان بنی لخم، از رفتار خسرو پرویز رنجیده و آزرده بودند. آنگاه که عربها به آنجا رسیدند. نیازی به زور آزمایی نبود، در این باره تاریخ بلعمی گویاست که چگونه آنجا بدست عربها

چرا ایرانیان شکست خوردند؟

استاد ابراهیم پورداود

افتاد. پیش از یاد کردن عبارت بلعمی باید بیاد آوریم که شکست ایرانیان از رومیان، همواره دیرین آنان بگوش جهانیان رسیده بود. بیکر دو کشور بزرگ، رازی نبود **خبرها به مدینه گزارش می شد**

عرب نژادانی که در سرزمینهای شاهنشاهی ایران میزیستند، آنچه بر ایران میگذاشت به خلیفه ابوبکر مینوشتند و میگفتند و بویژه یادآوری میکردند که شیرازه کارها در ایران از هم پاشیده، کسی به کسی نیست، هنگامه ایست که به آسانی می توان باری بست و از دستبرد به نوایی رسید، یکی از این کارآگاهان، «مثنی بن حارثه الشیبانی» است که خود در جنگ «ذوقار» بود و خوب راه و چاه را میشناخت. و دیگری «سوید بن قطبه العجلی» است. اینک بلعمی: «چون سال دوازدهم از هجرت حضرت رسالت اندر آمد، کار ملوک عجم ضعیف گشت و پادشاهی به زنان و کودکان افتاد و ابوبکر صدیق از این حال آگاه شد و مردی از کوفه که نامش مثنی بن حارثه الشیبانی بود نزد ابوبکر آمد و از بزرگان شیبانی بود و پادشاهی آن نواحی «ایاس بن قبیصه» را بود و پادشاهی کوفه و حیره او را داده بود بجای نعمان المنذر. پس این مثنی زیر علم او نتوانست بود، برخاست و به سوی ابوبکر آمد و مسلمان شد. پس بگفت مرا به سود بگمار تا هر چه بگشیم مرا بود، کار ملوک عجم ضعیف شده است. ابوبکر آن ولایت

او را داد و وعده کرد که من ترا سپاه فرستم و او یک چند وقت به کوفه بود. چون ابوبکر دید که مثنی هیچ شهر نگشاد و سال نو اندر آمد، خالد را نامه کرد و خالد به یمامه بود و در نامه او را گفت که با مثنی یار شو و آهنگ مداین کنی. که خانه ملوک عجم است،... چون خالد بن الولید به حیره آمد، ایاس بن قبیصه پیش او باز شد، خالد گفت اگر خواهی دین بپذیر و اگر خواهی حرب کن و اگر خواهی جزیه خود گیر و ایاس گفت از دین قدیم خود دست باز ندارم و لیکن جزیه بپذیرم و صد هزار درم گرد کرد و به خالد داد..... آنچنانکه دیده میشود، ایاس بیچون و چرا کلید دروازه تیسفون را بدست دشمن سپرد با اینکه چندین هزار رزمی به فرمان خود داشت و می توانست مردانه بجنگد. گویا ستایش حدیقه در کلیسا کارگر آمد، از پایگاه پدرش نعمان دری بسوی پایگاه پرویز گشوده شد و خدای مهربان بر خلاف آیین مسیحا، دیوها را از پی کین تیزی برانگیخت.

اینک ببینیم پس از مردن شیرویه در سال ۶۲۸ تا هنگام به سر کار آمدن یزدگرد، پسین پادشاه خاندان ساسانی در سال ۶۲۳ میلادی، سر و کار شاهنشاهی پنهانور ایران با که بود. در این چهار و پنج سال چه پیش آمد که عربها چیره شدند و دلم یافته به ایران تاختند. این پیش آمد همان است که بلعمی گفته: پادشاهی به زنان و کودکان افتاد. گفتیم از فرزندان خسرو پرویز، جز دو دختر همه به فرمان شیرویه کشته شدند و خود شیرویه پس از شش ماه پادشاهی ننگین به بیماری طاعون مرد. از او پسری ماند هفت ساله و برخی نوشته اند یک ساله، او را به نام اردشیر به پادشاهی برداشتند. اردشیر چون کودکی خردسال بود کارهای کشور را سپردند به «مهادر چشنس» که در روزگار خسرو پرویز خوانسالار بود و مردی بود نیک و با تدبیر و بخرد.

«شهرور از» همان سردار نامور خسرو پرویز که پیروزیهای او را در نبرد با رومیان یاد کردیم، در این هنگام نگهدار مرز روم



بود، چون دانست از پشت پرویز نرینه ای بجای نموده که به تاج و تخت ساسانیان رسد، خود به اندیشه شاهی افتاد، آنچنانکه بهرام چوبین و بسطام چندی پیش خود را شاه خواندند. شهروراز گویا پیش از دست اندازی به دستگاه پادشاهی هراکلیوس را دیده بهم قرار داده بودند که پس از برکنار کردن خردسال، پادشاهی ایران او را باشد. شهروراز، به بهانه این که در کارهای کشوری از او اندرز نخواستند و کودکی را به شاهی برداشتند. با سپاهی به تیسفون در آمد، اردشیر و وزیرش «مهاذر جشنس» و بسیاری از بزرگان ایران را شکست داد و خود را شاه خواند.

تیر در پهلوی راست

شهروراز، هرچند یکی از نام آوران و سردارن دلیر و کار آزموده ایران بود، اما چون از دودمان ساسانیان نبود، بزرگان ننگ داشتند که از او فرمان برند و نزد وی سر فرو آورند. با این که مردم از پرویز یادگاری خوبی نداشتند و از پسرش شیرویه نیز خشنود نبودند، با همه اینها، با آویزشی که به خاندان باستانی ساسانیان داشتند، بخود ناگوار دانستند که شروراز را شاه بخوانند. روزی که شهروراز، به آیین دیرین، پس از تاجگذاری بر میداد و سپاهیان رده بر کشیده، بر پشت اسبان ایستادند تا شاه نو بدر آید و به او درد و آفرین گویند، آنگاه که او سواره بدر آمد، یکی از میان سواران نیزه به پهلوی راست او زد و از اسبش اندر افکند. دو برادر وی و یاران دیگر از پی در آمده، بازخم نیزه کار او را ساختند، پس از آن رسانی به پای او بسته در کوی و برزن بکشیدند و بانگ همی زدند، این است سزای کسی که از پشت شاهان نیست و خود را شاه خواند. این پیش آمد در روز «دیدین» (بیست و سوم) از ماه اسفند بود. کشنده شهروراز، پسر فرخ و دو برادر همدستش از خراسان بودند. این چنین روزهای فراخوان که شهروراز خوانده میشد، پس از چهل روز پادشاهی سر آمد.

جوان شیر: به گفته دینوری و چند تن

از نویسندگان دیگر پس از کشته شدن شهروراز، کسی را به نام «جوان شیر» به شاهی برداشتند. او پسر خسرو پرویز و مادرش گردویه، خواهر بهرام چوبین بود. او هنوز کودک بود و پس از یک سال شاهی مرد. چون او خردسال بود و شیرویه او را نکشته بود.

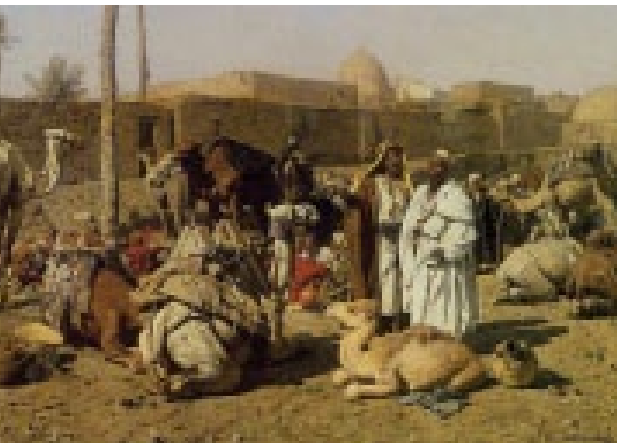
بوراندخت (بورندخت): چون دیگر مردی از تخمه ساسانیان نیافتند، ناگزیر شیرویه گمان نمبرد که روزی خواهرانش، به شاهی خواهند رسید، اگر نه آنان را هم میکشت. بوراندخت، پسر فرخ را، که شهروراز را کشته بود، بناخت و وزیر خود گردانید. در سخن از گشوده شدن اورشلیم بدست شهروراز، گفتیم که چلیپا از آنجا به تیسفون فرستاده شد، هم چنین در سخن از شیرویه یاد کردیم که او از امپراطور روم، سازش پژوهش کرد و یک شرط هراکلیوس این بود که چلیپا برگردانده شود. چون شیرویه در هنگام پادشاهی کوتاه خود به انجام این کار نرسید، در روزگار بوراندخت چلیپا با آیین دینی به جاثیقی سپرده شده به اورشلیم برگشت و این در روز ۱۴ سپتامبر ۶۲۹ میلادی بود.

این چلیپا پس از پانزده سال که در تیسفون بود و جهانی را به دشمنی ایران برانگیخت، به میهن خود بازگشت و به یاد چنین روز فرخنده، آن روز را جشن بازگشت چلیپا خواندند. اما دیری نپایید که چلیپا به اروپا برده شد. خلیفه ابوبک در سال ۱۲ هجری (۶۳ میلادی) به سوریه دست اندازی کرد، رفته رفته هم سوریه و پلستین بدست عربها افتاد، هراکلیوس به ناچار راه قسطنطنیه پیش گرفت و چلیپا را از اورشلیم برگرفته با خود برد تا در جای امنی نگهداری شود. نوشته اند بوراندخت از شکست سرداران در پیکر تازین دلتنگ و آزرده شد کناره گرفت. ثعالی آورده پس از هشت ماه پادشاهی بیمار شده از جهان درگذشت. ابن قتیبه پادشاهی او را یک سال و شش ماه و یعقوبی و طبری یک سال و چهار ماه نوشته اند.

پادشاهان زن و عرب

درباره اوست که همه نوشته اند، رسول الله گفت: «لن یفلح قوم اسندوا امرهم الی امرأ» در روزگار اوست که رسول الله از جهان در گذشت و ابوبکر به خلافت رسید. در این زمان آشفتگی ایران رو به فزونی رفت: زیرا زن نزد عربها ارزشی نداشت، او را خرد و ناچیز گرفته بتاخت و تاز ایران گستاخ تر شدند. همه نویسندگان بوراندخت و خواهرانش آذر میدخت را به نیکی یاد کرده اند، در آن روزگار آشفته و پریشان این دو زن از شهریاران خوب بشمارند. بوراندخت در سال ۶۳۱ میلادی=۱۰ هجری در گذشت.

پس از بوراندخت یکی را بنام جشنسده (گشنسب بنده؟) که از خویشان خسرو پرویز بود، به پادشاهی برگزیدند. او کمتر از یک ماه پادشاه بود و از وی جز همین نام که آن هم درست یاد نشده چیزی



نمی دانیم. پس از وی آذر میدخت را به شاهی گزیدند.

آذر میدخت: آذر میدخت زن زیبایی بود، در بلمی آمده: «او در همه آل کسری از او به نیکو روی تر نبود.» او دومین دختر خسرو پرویز است، پس از آنکه او را به شاهی برداشتند یکی از بزرگان ایران از خاندانی باستانی که سپهبد خراسان بود بنام فرخ هرمزد خواست با او زناشویی کند. آذر میدخت این درخواست را نپذیرفت.

او شبی به امید کام برگرفتن به کاخ شاهی در آمد، پاسبانان کوشک از آذرمیدخت فرمان داشتند که او را بکشند. آنگاه که او در دل شب به کاخ در آمد، نگهبانان او را به سزا رسانیده سرش را بریدند و تنش را همانجا افکندند. پسر او رستم فرخزاد، همان سپهسالار نامور یزدگرد سوم در جنگ قادسیه، به کین جویی کهن پدر، از خراسان به تیسفون شتافت و آذرمیدخت را به خونخواری کشت.

روزگار این پادشاه خوب چهر، که میکوشید به کشور آشفته و پریشان خود سر و سامانی دهد، پس از شش یا هفت و هشت ماه سر آمد، بگفته فردوسی:

همی بود بر تخت بر چار ماه

به پنجم شکست آمد بگاه

شد او نیز و آن تخت بی شاه ماند

به کام دل مرد بدخواه ماند

آذرمیدخت را برادر خردسالی بود به نام فرخزاد، چون پس از کشته شدن خسرو پرویز، هنوز کودک بود، شیرویه در زندان ماندن او را زبانی از برای خود ندید و او را نکشت. آنگاه که او را پس از آذرمیدخت به پادشاهی برداشتند، یکی از بزرگان ناخشنود او را کشت.

خسرو پسر مهر جشنس: دیگر باره بزرگان ایران بهر سوی کس فرستادند تا یکی از خاندان شاهی بیایند و به تخت شاهی بنشانند تا این که در اهواز مردی را از فرزندان اردشیر پاکان یافتند بنام خسرو مهر جشنس و او را به تخت شاهی نشاندند. چون چند روزی بر آمد و کار او از ساخته نبود و تدبیر ندانست و مردم داری هم نتوانست، او را کشتند.

خراد خسرو: دیگر باره بزرگان ایران به جستجوی کسی از تخمه ساسانیان افتادند، پس مردی را از نسیین به نام خراد خسرو، بیوردند. نسیین (در پهلوی نچیین) در سرزمین بین النهرین پس از سازش با هراکلیوس امپراطور روم، همچنان در دست ایرانیان مانده بود. خراد خسرو، او جان بدر برده به نسیین گریخت. او را به شاهی بنشاندند و پس از چندی گفتند این پسر

پرویز نیست و او را برانند.

فیروز پسر مهران: او از چهار بخت دختر یزداندر» پسر خسرو انوشیروان زاده بود و سری بزرگ داشت. او در میسان (سرزمین میان بصره و واسط) میزیست. بزرگان ایران در جستجوی کسی از نژاد شاهی، او را یافتند و پادشاهی به وی دادند. آنگاه که همه سپه پیش او ایستاده بودند و تاج بر سرش گذاشتند، گفت من این تاج نخواهم که این تنگ است. مردمان این سخن به فال بد گرفتند، زیرا این نخستین سخن از وی «تنگ» آمد. گفتند این شاهی را نشاید و تاجداری ندادند و از دودمان شاهان نباشد. پس او را از تخت فرود آوردند.

چهار سال، دوازده پادشاه

فرخزاد: به ناچار پس از فیروز پسر مهران، به جستجوی شاهزاده دیگری از دودمان ساسانیان بر آمدند، کسی را در مرز غربی، به نزدیکی نسیین یافتند و نام او فرخزاد بود، او نیز از دست شیرویه گریخته در نسیین پنهان بود، او را بیاوردند و شاهی بدو دادند، دیری نپایید که او را پس از شش ماه پادشاهی کشتند. فردوسی او را از جهرم دانسته:

ز جهرم فرخ زاد خواندند

بدان تخت شاهیش بنشانند
چنانکه دیده میشود، از مرگ خسرو پرویز تا به سر کار آمدن یزدگرد سوم یعنی در هنگام چهار سال، دوازده تن زن و چند کودک خردسال بودند، برخی از آنان چند ماه و یا چند روز شاه خوانده شدند. این شاهان نزد برخی از نویسندگان ده تن و نزد برخی دیگر یازده و دوازده تن یاد گردیده اند. پیدا است که هر یک از این آمدگان و رفتگان را که نامهای آنان در «کارنامه» ایران به جای مانده، داستان خونینی است، هیچکدام از آنان به این سادگی نیامده و نرفته اند، هر یک را آشوبی در پی بود و در هر جای ایران زمین، کسی به آرزوی تاج و تخت شاهی شورشی بر میانگیخت. از این پیشامدهای تلخ که پی در پی روی میداد، می توان دریافت که تا چه اندازه ایران

گرفتار شوربختی و آشفتنگی و پریشانی شده بود. در میان این آمدگان و رفتگان چند ماهه یا چند روزه، از همان دو زن که بوراندخت و خواهرش آذرمیدخت باشند یادگارهای بهتری در تاریخ ما بجای مانده است. اینان به اندازه ای که توانستند کوشیدند که به کارهای پراکنده سر و سامانی دهند، گرچه با سر کار آمدن اینان، تازیان به غارت ایران گستاخ تر شدند و ایران را یکسره بی پاسبان و نگهبان دانستند، زیرا آنان زنان را به چیزی نمیگرفتند و آنان را آفریدگاران بی ارزش میپنداشتند. نزد آنان سرزمینی که زن ناتوانی را شاه خوانند، دستبر آسان است. در اینجا باید به یاد داشته باشیم که تازیان در چند سال زد و خورد با ایرانیان شیوه جنگ را از اینان آموختند و از این پس ایرانیان با دشمنان ورزیده و مزه غارت چشیده روبرو بودند. از یک سوی در مرز و بوم ایران تازیان از پی تاراج به تکاپو بودند و از سوی دیگر در ایران، بزرگان پی در پی به تکاپوی یافتن شاه نژاده پی بودند و امید داشتند با داشتن شاه برازنده ای بتوانند در نبرد اهریمنی رستگار بر آیند و میهن کهنسال و خاندان پادشاهی باستانی را نگهدارند. در این جستجو سیزدهمین کس را که پس از خسرو پرویز به شاهی شایسته دانستند، یافتند و این یزدگرد سوم است.

یزدگرد شهریار: (۶۵۱-۶۲۳ میلادی، ۳۱-۱۱ هجری) نوه خسرو پرویز است، پدرش شهریار را شیرویه کشته بود. او را در خردسالی به استخر بردند، در آنجا دایه پی وی را در یکی از دژی استخر بنام «پهندر» پرستاری میکرد. پس از آنکه دست فرخزاد را از تخت و تاج ساسانیان کوتاه کردند، از هر سوی جویای کسی بودند که از خاندان شاهی باشد تا اینکه یزدگرد (سوم) را یافتند. به گفته ثعالبی او در آن هنگام نوجوانی بود که با تنگی و سختی در استخر میزیست. به گفته ابن قتیبه او جوانی پانزده ساله بود، طبری بلمی او را شانزده ساله یاد کرده اند. بزرگان استخر این جوان را به «آتشکده اردشیر» برده آیین تاج گذاری بجای آورده اند و به تیسفون فرستادند.



مار ۱۶، ۱۳۹۶
شماره ۱۵۸
پهلو نشریاتی

اهورا

انجمن موبدان تهران
«نگینش موبدان»

«بنام وباری وختنودی اهورامزدا»

خدمت مدیریت محترم ماهفانه وزمین چهره نما جهت چاپ در آن ماهنامه

مکان «خانه پری» واقع در محله دستوران شهرستان یزد به انجمن موبدان یزد واگذار گردید.

مکان «خانه پری» که مالکیت آن متعلق به خانواده گرامی موبد دکتر شهریار موبد اردشیر بنگی می باشد دارای ۴ طبق معمولی و یک اتاق بزرگ و سرویسهای مجهز، آشپزخانه و لوله کشی آب و گاز شهری و برق و تلفن می باشد و ساختمان بسیار مناسبی دارد (به مساحت حدوداً ۲۵۰ متر مربع) و در بهترین مکان محله دستوران شهرستان یزد واقع است به انجمن موبدان یزد واگذار گردید.

انجمن موبدان یزد که تحت نظارت و سرپرستی انجمن موبدان تهران اداره می شود از آبان ماه سال جاری (۱۳۸۹) جلسات رسمی خود را در این مکان «خانه پری» برگزار می نماید و آرمان دارد تا در جهت پیشبرد و گسترش فرهنگ و دین و آیین زرتشتی (از طریق تشکیل کلاسهای آموزشی، دروسهای دینی خصوصاً برای نوجوانان و جوانان زرتشتی) بیش از پیش موثر واقع گردد.

انجمن موبدان تهران ضمن سپاسگزاری از لبت خیر و نیک اندیشی آن بزرگوار (موبد دکتر شهریار بنگی و خانواده مستترمشان) و نیز حسن درود و ستایش و آمرزش روانشان، اولاکام دهنمندان و خیر اندیش این خانواده گرامی از درگاه اهورامزدا ی بگنا وی همتا آرمان داریم تا انجام اینگونه اصل خیر و دهنمندانانه همچنان توسط سایر همکیشان عزیز و ارجمند ادامه یابد به اطلاع همکیشان عزیز و ارجمند خیر اندیش و نیک اندیش امریکا می رساند که در تهران نیز انجمن موبدان تهران نیاز به یک مکان مستقل دارد چنانچه در این زمینه همکیشان خیر اندیش تصمیم دارند انجمن موبدان تهران را برای رسان باشند لطفاً با تلفن انجمن موبدان تهران در روزهای شنبه و یکشنبه و دوشنبه هر هفته در ساعت اداری به انجمن موبدان تهران به شماره تلفن زیر یا در آمریکا با آقای موبد دکتر شهریار بنگی تماس حاصل نمایند.

یا تشکر و سپاس بی قران

رئیس انجمن موبدان تهران

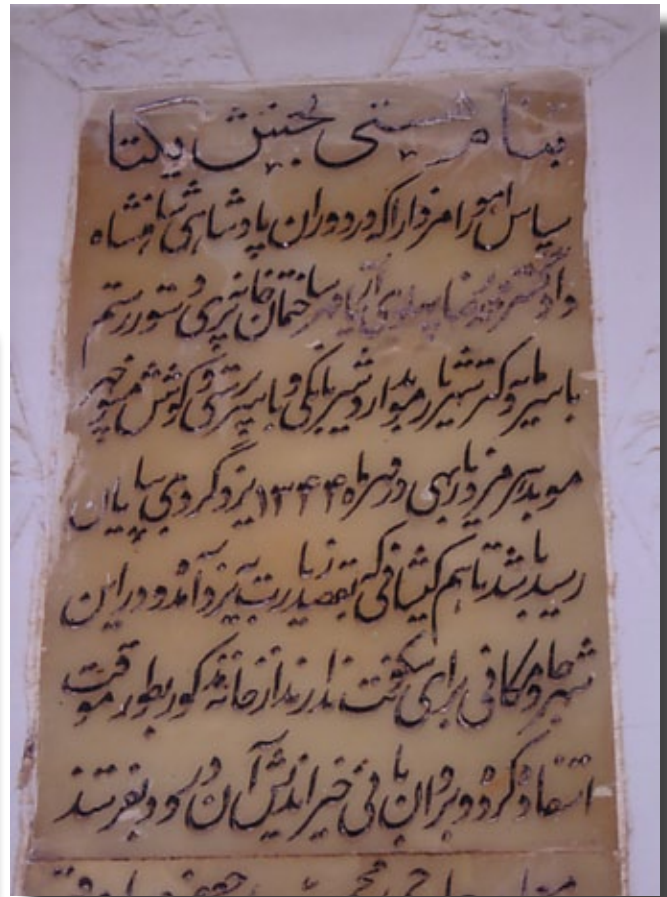
موبد دکتر اردشیر خورشیدیان



تلفن انجمن موبدان تهران: ۸۸۹۷۶۵۷۳

تلفکس انجمن موبدان تهران: ۸۸۹۷۵۸۶۱

تلفن تهران: ۱۲۳۳/۱۷۶



چهره نما شماره ۱۵۸

نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

چگونگی اسکان زرتشتیان در حاشیه کویر لوت ایران!

آذوقه تلف میشوند. کوچاندن اجباری طوایفی که نه حاضر به قبول دین اسلام بودند، و نه زیر بار مالیات اضافی (جزیه) میرفتند، نیز یکی از عوامل حاشیه نشینی است. که باختصار بذکر هر یک از این عوامل میپردازیم!

طبق گزارشی که باطلاع خلیفه وقت امویان "هشام ابن عبدالعزیز" رسانده بودند، طایفه ای در یکی از قراء دامنه کوه سبلان، با ایجاد اغتشاش و آشوب، زیر بار موارد فوق نمیروند. هشام از دو سردار خود یعنی "حجاج ابن یوسف ثقفی" و "سردار غسان (حاکم وقت کرمان)" که هر دو در بی رحمی و شقاوت زبانزد خاص و عام بودند، خواست که چاره ای در دفع شر این طایفه بیاندیشند. این دو سردار با سپاهی عظیم عازم محل سکونت این طایفه شدند و چون قتل عام این طایفه باعث آشوب شهرهای بزرگ میشد، تصمیم به کوچاندن این طایفه گرفتند. کار این طایفه کشاورزی، دامداری و شالبافی بود. غسان، قریه ای درکنار چوپار کرمان بنام خود نامگذاری و این طایفه را در این محل اسکان داد. هشت ماه طول کشید تا این طایفه با دادن تلفات زیاد به این قریه رسیدند. زمان استقرار نه از آب خبری بود و نه از سر پناه نشانی. در جستجوی و کندن قنات، سختی و مرارت زیاد تحمل نمودند. خانه خود را در گذرگاههای وسیع بموازات یکدیگر، که نشان از سیستم پیشرفته مهندسی داشت احداث نمودند. از جمله کارهای آنها ایجاد تاکستانهای مملو از نمونه بهترین انگور، انتخاب بهترین نوع گندم و ایجاد آتشکده بود که آتش آنرا خود آورده بودند که تا قبل از انقلاب دایر بود. تا ۱۵۰ سال پیش در آنجا یکصد خانواده که ۲۰ درصد آنها زرتشتی بودند زندگی میکردند ولی اکنون هیچ

مقام محترم هیئت تحریریه «چهره نما» نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا بس شادمانم که بطور تصادف، توانستم به یک شماره از این مجموعه دسترسی پیدا نمایم. در پاسخ به فرزانه گرانقدر «موبد کامران جمشیدی» با کمال خوشبختی اذعان مینمایم که این نوشتارها، حتما بر دل می نشیند و حتم به یقین در راستای چهره های گوناگونی که عرصه نموده اید، در آینده نیز بار تر هم خواهد شد. نوشتاری که پژوهشگر عالیقدر «استاد جواد علیپور» تحت عنوان «وضیعت سیاسی - اجتماعی زرتشتیان در اواخر سلسله صفویه تا روی آمدن سلطنت قاجاریه» در نشریه «چهره نما» (زمستان ۳۷۴۸ زرتشتی، ۱۳۷۹ یزدگری، سال بیست و هفتم شماره ۱۵۶) منتشر شده بود، ملا گشتاسب {...} او را منجمی دانا و مستخرجی بینا، نامید...} به میان آمده است. چون این خاندان در نجات زرتشتیان ایران، سهم بس بزرگی را ایفا نموده اند، لذا ضروری دانستم که شمه ای از اقدامات عظیمی که این خاندان به جامعه زرتشتیان نموده اند با مقدمه ای با اطلاع همه نیکوکاران برسانم.

شاهپور موبد جمشید اشیدری

مینمودند. شیخ ابواسحق ابراهیم، پسر شهریار کازرونی معروف به شیخ غازی از اهالی "نورد" کازرون" شیخی بود که عنوان "شیخ مرشد" را داشت. مادر وی زرتشتی بود. لنگ قرمزی بر کمر می بست و زرتشتیان که اسلام نمی آوردند می کشت، بطوریکه از زرتشتیان کسی در این دیار بجا نماند. تمام این فجایع توسط حکام مستبد و خودکامه صورت میگرفت. در بعضی مناطق والیان مالیات های سنگین برای زرتشتیان وضع مینمودند. این گروه قادر بتادیه آن نبودند و مجبور به ترک محل خویش میشدند. شهرهایی که در حاشیه کویر قرار داشتند، پناهگاه خوبی برای زرتشتیانی که در آیین مزدیسنا و نگهداری آن پافشاری میکردند بحساب می آمد. یکی از حکام عرب بنام "حجاج ابن یوسف ثقفی" گفته بود: اگر با لشگر قلیلی به اینگونه شهرها حرکت کنیم، قادر به فتح و ظفر نیستیم، اگر لشگریان زیاد شوند از کمبود

سرنوشت و چگونگی وضع زندگی زرتشتیان، پس از حمله اعراب دقیقا روشن نیست، ولی آنچه در دسترس است، مطالبی است که جسته و گریخته، توسط بعضی مورخین و کتب منتشره توسط جهانگردان خارجی، بدست آمده است. طبق نوشته های، استاد والا مقام، دکتر ابراهیم باستانی پاریزی: قرن نهم و دهم میلادی سیرجان (یکی از شهرهای استان کرمان) برای زرتشتیان مرکزیت داشت. منوچهر پسر گشن جم، پسر شاه پور از موبدان بزرگ فارس و کرمان بود. برادر بزرگتر او بنام (ذات اسپرم) از موبدان بزرگ سیرجان. زرتشتیان مهاجر به هندوستان در مورد بسیاری از امور مذهبی، از این موبد کسب دستور میکردند. در ولایات بزرگ و آباد، نظیر طبرستان، خراسان، اصفهان و شیراز، عرصه را با تعصب و تحجر مذهبی بر پیروان زرتشت تنگ



زرتشتی در این دهکده زندگی نمی کند.

جمعیت زرتشتیان بعد از حمله اعراب

بعضی مورخین اعلام نموده اند ، قبل از صفویه سه تا پنج میلیون بوده است.

طبق نوشته اوتر سوئدی (فوت ۱۷۴۹ میلادی) که در زمان نادرشاه به ایران سفر کرده در یادداشت های خود مینویسد :.... قبل از شاه عباس اول، آتشکده ها در همه نقاط ایران دائر بوده و زرتشتیان در همه نقاط آن زندگی میکردند. تاورنیه مینویسد: "..... هنگامیکه در سال ۱۶۵۴ میلادی، از هندوستان به ایران مسافرت نمودم، کرمان محل بزرگی بود، تعداد زرتشتیان در کرمان ده هزار نفر بود."

در زمان فتحعلی شاه قاجار، دومین شاه این خاندان، تعداد زرتشتیان کرمان به چهارهزار نفر رسید که مجموعاً ۲۰۰ تومان مالیات میپرداختند. حال آنکه در زمان ناصرالدین شاه (۵۰ سال بعد) تعداد زرتشتیان به ۷۰۰ نفر رسید و ۸۰۰ تومان مالیات می پرداختند .

پس از حذف جزیه توسط شاه اخیر در سال ۱۸۵۴ میلادی جمعیت زرتشتیان ۷۷۱۱ نفر اعلام گردید. بنا بر نوشته ژنرال هوتم سیندلر(فرمانده ارتش SPR) در سال ۱۸۷۹ میلادی یعنی ۲۵ سال بعد به ۸۹۴۴ نفر و طبق سرشماری سال ۲۷-۱۹۲۵ میلادی نماینده زرتشتیان هند در ایران رقم زرتشتیان این منطقه (کرمان) به ۱۰۰۵۲ نفر رسید (تاریخ زرتشتیان، تألیف، سرتیپ دکتر موبد جهانگیر اشیدری)

خاندان ملا گشتاسب

خانواده ملا گشتاسب متجاوز

از دو قرن خدمات ذی قیمتی بجامعه زرتشتیان ایران بخصوص زرتشتیان کرمان که از آسیب پذیری زیادتری بهره میبردند، نمودند.

جا دارد از این پایوران و نخبگان دانشمند و سیاسی برجسته بخوبی یاد نمود.

تعصبات ناشی از حفظ سنن، در مقابل فشار بی امان و ظالمانه حکام، پیروان زرتشت را به شهرهای کویری عاری از امکانات زیست محیطی فراری داد. کویرنشینان قبل از آنکه بفکر آزار و اذیت یکدیگر باشند بایستی در فکر امرار معاش و بقای خودگردند. این مراکز محیط امنی را برای این گریختگان، که سرسختانه در حفظ رسوم، آباء و نیاکان خود بودندف بوجود آورد.

سرتیپ دکتر موبد جهانگیر اشیدری اعلام میدارد:در زمان شاه سلیمان صفوی سختگیری بر پیروان زرتشت زیادتر شد. بطوریکه حاکم وقت کرمان دستور داد که زرتشتیان بخارج دروازه شهر منتقل گشته تا با مردم شهر معاشر نگردند.

همانطور که استاد جواد علیپور، نیز اعلام نموده اند، با حمله اشرف افغان به محل سکونت این طایفه و کشتار تعدادی از آنها و دفع هجوم افغانه توسط نادرشاه افشار، زرتشتیان به سه منطقه شهر کرمان، محله شهر دولت خانه و فرمی تن کوچانده شدند.

با پایان گرفتن سلسله افشاریه و تسلط خاندان زند بر این منطقه، فشار خراج، جزیه و همچنین محدودیت شغلی بر آنها بر اول گذشته طاقت فرسا بود.

ملا بهمن (در قدیم آدم با سواد را ملا می گفتند) پدر ملاگشتاسب، به علت سواد و دانش منجمی، در آنموقع پیش کسوت زرتشتیان بود. قرار شد که او بهمراه یکی از معتمدان زرتشتی، بدرفتاری حاکم را حضوراً نزد کریم خان معروض دارند. اینان با کاروانی عازم مقر حکومت شاه زند شدند. پس از ورود به شیراز و مدتی طولانی سرگردانی در پی چگونگی دسترسی به بارگاه سلطنتی شاه زند تصادفاً به ملا کاووس برخورد کردند. ملا کاووس در تاریخ از شهرتی برخوردار است. در زمان شاه سلطان صفی در یزد مقیم بود. وقتی کریم خان به سلطنت رسید به اصفهان نقل مکان کرد. پیش بینی کرده بود که کریم خان بصره را فتح می کند، روز، ماه و سال شکستن محاصره را نیز تعیین کرده بود. همین نکته باعث شد، که کریم خان او را به شیراز دعوت کند. ملا بهمن و معتمد همایش پس از ملاقات با ملا کاووس، یأس خویش و پریشانی بهدینان کرمان را به او گوشزد کردند. او در دربار زند نفوذی راسخ داشت، این دو نفر را بحضور شاه زند معرفی کرد. کریم خان زند، از نحوه رفتار و سخنان ادیبانه ملا بهمن خوشش آمد. از صداقت و درستی پیروان زرتشت، آگاهی کامل داشت. فرمان داد ملا بهمن را به خزانه داری شاه منصوب نمایند.

ملا کاووس سه سال و نیم در شیراز بود. اواخر عمر کریم خان را نیز پیش بینی کرده بود. از آنجا به بغداد رفت، سپس به هند و در حیدرآباد دکن جهان را بدرود گفت. پس از انتصاب ملا بهمن به خزانه داری شاه زند در شیراز اقامت نمود. استاد دکتر باستانی پاریزی

مینویسد:....تاریخ ملا بهمن را (ملا بهمن زریپیت) ضبط نموده است. زریپیت یعنی پیت پر از طلا. در آنموقع پیتی وجود نداشته است. بنظر میرسد، نام صحیح آن «رزپاد» یعنی خزانه دار باشد. تا حیات کریم خان زند، حتی زمان حکومت لطفعلی خان زند، زنده بود، ولی در اثر پیروی و کهولت درگذشت. ملاگشتاسب فرزند ملابهمن، سواد اخترشناسی و خزانه داری را از پدرش آموخت و ادیب و شاعر توانمندی بود. فرزند خزانه دار شاه زند که وقار و متانت خاص خود را داشت. لطفعلی خان زند به علت توانمندی اداره خزانه و صداقت ملابهمن، پسرش ملاگشتاسب را به خزانه داری انتخاب کرد. او پس از ضعف قدرت خاندان زند، بکرمان فرار کرد و ملاگشتاسب را همراه خود برد. آقا محمدخان قاجار به قصد دستگیری لطفعلی خان آخرین پادشاه زند، کرمان را محاصره کرد. مرحوم میرزا حسن فسائی، در این مورد مینویسد؛ مشهور است، منجم زرتشتی، خبر از فتح کرمان و گرفتاری لطفعلی خان در روز معین داده بود چندی قبل از فتح، خبر به لطفعلی خان رسید. حکم نمود منجم را در خانه ای حبس کردند. به شمار روز موعود، نان و آب به او دادند، اگر راست گفت، لشگر قاجار او را نجات دهد، اگر دروغ گفت، بماند تا بمیرد، این منجم زرتشتی ملا گشتاسب بود. و بعد از این پیشگویی نجات یافت. زرتشتیان کرمان هم از مرگ نجات یافتند. آقا محمد خان ملا گشتاسب را همراه خود به تفلیس و بادکوبه برد. پس از قتل آقا محمد خان، ملا گشتاسب به کرمان بازگشت و تا زمان فتحعلی شاه قاجار نیز زنده بود. در او، آخر عمر، لعل خان همسر

ملا گشتاسب را مسلمان کردند، همراه او پسر بزرگش نیز مسلمان شد. نام محمد جدید الاسلام را بر او نهادند. چون منجم قابل بود، بسمت منجم فتحعلی شاه قاجار در تهران منصوب شد. به ملا گشتاسب اظهار داشتند، در صورت که مسلمان شود میتواند با لعل خانم ازدواج نماید، که به این پیام جوابی نداد. منجمان و پیشگویان، در ادوار مختلف در دستگاه امپراتوران و سلاطین حضور فعال داشتند. از انوشیروان عادل ساسانی گرفته تا شاهان و حاکمان، اگر اعتمادی به غیب گویی نداشته باشیم، این گروه باید از، روانشناسی، جامعه شناسی، صراحت بیان، حاضر جوابی و اوضاع اجتماعی اقتصادی مطلع باشند، تا بتوانند کند و کاوی هوشمندانه انجام دهند. فرزند دوم ملا گشتاسب، ملا سهراب نام داشت که باو ملا ظهراب هم میگفتند، در منجمی و خصلت مردم داری چندان موفق نبود. سومین پسر ملا گشتاسب، ملا اسکندر بود که مسند نشین پدر شد. اسکندر زندگی درویشانه محقر و مختصری اختیار نمود. اغلب با عرفا و علمای زمان خود بود. ملا اسکندر کتابی تحت عنوانه "محقق التواریخ" در سال ۱۸۵۲ میلادی در باره کرمان نوشت. نسخه‌ای از آن در انستیتوی خاور شناسی شوروی محفوظ است. مختصر مقرری از حکام دریافت میکرد. ملا اسکندر سه پسر داشت، ملا افلاطون، ملا شاهرخ و ملا بهروز. ملا افلاطون، تا آخر عمر تنها زندگی میکرد و سرپرستی او را ملا بهروز بعهده داشت. در علم نجوم و اصطراب و رمل مهارت داشت. به زبان انگلیسی آشنایی کامل داشت. میرزا آقا خان بزرگ زبان انگلیسی را نزد او آموخت و بعنوان مترجم همراه مانکجی لیمجی به یزد و تهران

سفر نمود. زمان قاجاریه فشار حکام بر پیروان زرتشت شدت گرفت. عده زیادی از زرتشتیان از راه بندر عباس به هند مهاجرت مینمودند. در سال ۱۸۴۰ میلادی انجمن اکابر صاحبان توسط عده‌ای از زرتشتیان ایرانی و پارسی تاسیس شد. هدف کمک به زرتشتیانی بود که از ایران فرار میکردند. سرمایه آن را تعدادی از بزرگان و ثروتمندان زرتشتی تامین گردید. این انجمن در تهیه مسکن و کار کمک بزرگی به این مهاجرین مینمود. مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا، در قصبه مورسای هند به دنیا آمد به بمبئی نقل مکان نمود پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، بفرار گرفتن تاریخ، جغرافیا و فرهنگ ایران زمین پرداخت و سپس تصمیم گرفت که برای آگاهی از اوضاع زرتشتیان به ایران مسافرت کند. زمانی که اعضای انجمن اکابر صاحبان از نیت مسافرت آقای مانکجی لیمجی آگاه شد، بودجه ای در اختیار ایشان جهت انجام امور خیریه و نجات زرتشتیان ایران قرار دادند. مانکجی لیمجی در سال ۱۸۶۰ میلادی، زمان پادشاهی ناصرالدین شاه، عازم ایران گردید. از شهرهای کرمان، قریه قنات غسان یزد و توابع زرتشتی نشین، بازدید کرد. در این نقاط انجمنهائی از معتمدین محل تاسیس نمود و بودجه ای جهت تعمیر آتشکدها، مدارس و کمک به افراد بی بضاعت اختصاص داد. مانکجی لیمجی در خاطرات خود مینویسد چون بایران رسیدم، این گروه تحت ستم و جور آنچنان بدبخت شده بودند که به نظر نمی‌رسید، کسی پریشانترا از این طبقه وجود داشته باشد. توانگران آنجا محدود، سنگدل و بیرحم بودند که



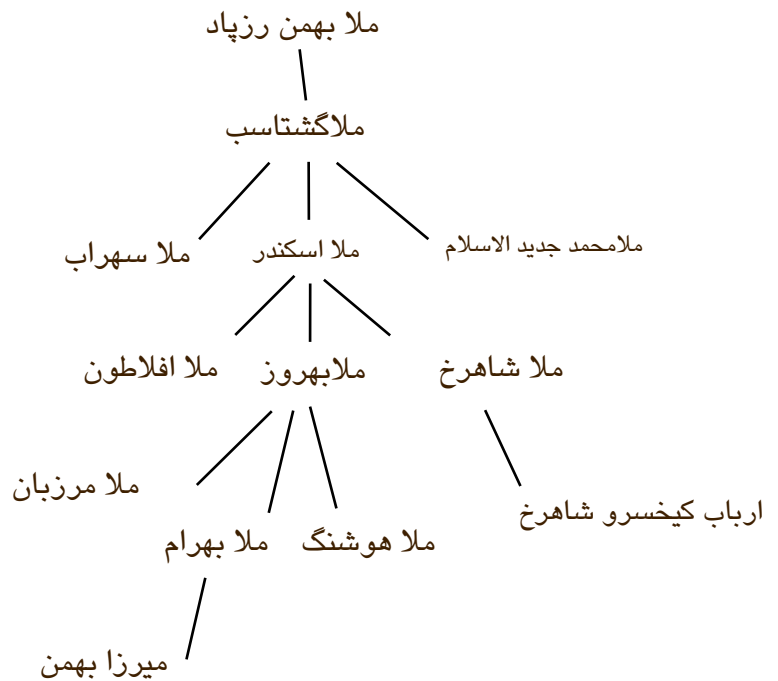
حتا از یک عدد نان، به همکیشان خود دریغ داشتند. از ترس اندوخته خود، داد خواهی همکیشان خود را نزد حکام نمیبردند. اتحاد و یگانگی در بین نبود مانکجی لیمجی موفق شد به کمک نماینده زرتشتیان در لندن، فرمان لغو جزیه را از ناصرالدین شاه بگیرد. دومین فرزند ملا اسکندر، ملا شاهرخ بود. علاوه بر سواد و ستاره شناسی در ریاضیات و حسابداری بهره کافی داشت. معاش خود و خانواده را بسختی تامین مینمود. در تربیت فرزندش کیخسرو سعی وافی نمود. کیخسرو در کودکی از استعداد عجیبی برخوردار بود. او دور اندیش و حسابگر لایقی بود. به زبان انگلیسی خیلی علاقه داشت. جهت تحصیلات به بمبئی مسافرت کرد. پس از چند سال بایران برگشت. در مدرسه محل شهر زرتشتیان کرمان به تدریس اشتغال داشت. پس از مدتی به تهران مسافرت کرد. از سال ۱۹۰۲ میلادی تا پایان عمر نماینده زرتشتیان در بزرگترین مجمع قانونگذاری بود و علاوه بر ریاست انجمن زرتشتیان تهران کلیه، انجمن‌های زرتشتیان ایران توسط نمایندگان ویژه خود سرپرستی میکرد. سخن از این راد مرد بزرگ زیاد رفته. تاریخ نام او را بنام یک رجل برجسته ثبت کرده است. فرزند ارشد ملا اسکندر ملا بهروز بود. فضیلت و دانش اخترشناسی را در مکتب پدرش آموخت در علم ریاضی و رشته‌های مربوط به آن بهره بالایی داشت. خطی خوش و انشایی نیکو مینوشت کلیه عریضه‌های حکومتی را او مینگاشت. در ارشاد و راهنمایی ارباب کیخسرو شاهرخ از هیچ کوششی کوتاهی نکرد. مانکجی لیمجی، محض ورود بایران، بلافاصله ملا بهروز را بسمت نیابت انجمن زرتشتیان کرمان انتخاب نمود.

در دستگاه حکومتی وکیل الملک ثانی حاکم مقتدر قاجار، داماد فیروز میرزا فرمانفرما، پسر عباس میرزا که نوه فتحعلی شاه قاجار بود، رفت و آمد داشت. همین مانکجی لیمجی یک دست جبه نفیس که برسم خلعت، از طرف والی به او اهداء شد بود، به او پوشاند. این عمل در حضور اعضای انجمن و جمع کثیری از سران انجام پذیرفت. ملا بهروز به خواهش مانکجی لیمجی رساله‌ای در ثبوت کیسه زرتشتی تالیف نمود که نسخه‌ای از آن در انجمن اکابر صاحبان هندوستان موجود است. موقر و متین بود هر جا که قدم میگذاشت، با وجود جو شدید تعصبی باو احترام میگذاشتند. جایگاه اجداد خود را گرفته بود. کتاب‌های زیادی بخط خود نوشت. از او سه فرزند بجا ماند: ملا بهرام، ملا مرزبان و ملا هوشنگ. ملا مرزبان، دومین فرزند ملا بهروز، منجم معروفی بود. حاکم بسیار مقتدر وقت، عبدالحمید میرزا ناصر الدوله، به او نیز توجه خاص داشت. در مدرسه ای که مانکجی لیمجی تاسیس نموده بود تدریس میکرد. طبق نوشته‌های دکتر باستانی پاریزی؛ "با آخوند ملا یوسف رابطه دوستی داشت. ملا یوسف یکی از شخصیت‌های بارز، زمان قاجار در کرمان بود. مرد دانشمند و شوخی بود. اشعار شیرین میسرود. نقش بسیار مهمی بین زرتشتیان و عامه مردم، در کرمان ایفا می نمود. این عمل به توسط همین ملا مرزبان انجام میگرفت."

ملا بهرام پسر ارشد ملا بهروز، علم سواد و دانش اختر شناسی را از مکتب پدر آموخت. به زبان انگلیسی نیز آشنایی پیدا نمود. به همت مانکجی لیمجی بعد از پسر عمویش، ارباب

کیخسرو، عازم هندوستان شد. در بندر عباس بر کشتی سوار شد، که خانواده و فرمانروای کل هندوستان بر آن سوار بودند. چون انگلیسی میدانست، خود را به این خانواده نزدیک کرد. حسودان تهمت ناروایی باو زدند که غضب فرمانروا را بر انگیخت. به دستور او، ضمن لغو روادید دائمی ورود به هندوستان، به دو سال حبس در جزیره موریس محکوم شد. داوری و قضاوت انجام نشد. در سال ۱۸۹۳ وارد زندان شد. در اینوقت کتاب‌های زیادی را دست نویس کرد. در برگشت و در فضای باز سیاسی، منجمی نیز از رونق افتاد. تعداد با سوادان بطور چشم گیری، خصوصا در جامعه زرتشتی افزایش یافته بود. ملا بهرام نام فرزند خود را "بهمن" که زنده کننده نام جدش بود گذاشت. بهمن نیز سواد خواندن و نوشتن و همچنین خوشنویسی را از پدر آموخت. در بدو تاسیس یک شرکت فرش دست بافت بعنوان "میرزا" استخدام شد به نام "میرزا بهمن" شهرت یافت. میرزا بهمن مدت ۱۷ سال تمام با پشتکار و جدیت بی نظیری کار کرد. شهرت این موسسه مخصوصا در آمریکا بحد بالایی رسید. بطوریکه نمایندگان تجار خارجی برای سفارش در کرمان اقامت گزیدند. میرزا بهمن در کار فرش دستباف شهرت بی نظیری کسب کرد. رضا شاه چون از توان صادرات فرش و کسب درآمد ارزی آگاهی یافت، تاکید کرد که دولت چاره‌ای برای ارشاد، تولید و صادرات فرش دستباف بیاندیشند. در وزارت دارایی شرکتی بنام شرکت فرش ایران تاسیس نمود. میرزا بهمن که در آنزمان بین تولید کنندگان فرش دستباف معروف بود، بعنوان معاونت این شرکت انتخاب شد. میرزا

شجره نامه



یادتون میاد نیمروز پنجشنبه که میشد ذوق تو دلمون بود که "جونمی جون... الان تعطیل میشیم و یک روز و نصفی نباید مدرسه بیاییم و به قول اینجاییها weekend شروع میشد. البته پنجشنبه که قبول نبود چون تا می رسیدیم خونه و ناهاری می خوریم و درسا مونو میخوندیم که جمعه راحت باشیم weekend تموم شده بنظرمون می اومد. حالا میموند جمعه ها که به به... از همه چیزش بهتر نبودن ترافیک تو خیابونهای تهرون بود که با تعجب میشد آسفالت خیابونها رو دید چون از ماشین و تاکسی و اتوبوس و پیاده رو و موتوری پوشیده نشده بود. از همه مهمتر اینکه اجازه داشتیم صبح کمی بیشتر بخوابیم... البته اگه جزو شاگردان کلاس های دینی سازمان فروهر نبودیم که ما بیشتریمان بودیم. من نمیدونم چه مرضی بود که کلاس های سازمان ۹ صبح جمعه ها بود. حالا خودمونیم اگه ساعت ۱۰ یا ۱۱ بود نمی شد؟ غلط نکنم توطئه ای بود از طرف والدین با همکاری کادر مدیره سازمان که خدای نکرده مبادا اگر صبح زود از خواب بیدار نمی شدیم از عادت ۶ روز هفته در میومدیم و شاید این یکی ۲ ساعت خواب ناز اضافه باعث میشد که خوش خوشانمان بشه و بد عادت بشیم. به هر حال مجبور بودیم که زود پاشیم و کمی تمرین اوستا و تعلیمات دینی کنیم که تو کلاس جلوی دیگر بهدینان آبرومون نره. تنها خوبی زود به سازمان رفتن این بود که تو هر کلاسی که

زمانی که پژوهشگر و مورخ نامداری مانند دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، استاد تاریخ از نوشتارهای پراکنده تاریخ کرمان یا اوراق و یاداشتهای ملا یوسف، همچنین سرتیپ دکتر موبد جهانگیر اشیدری با مطالعات گزارشات انباشته شده در انجمن های، یزد، کرمان و قنات غسان، خدمات برجسته این خادمان را منعکس میسازند، بانیان عمل خیر و نیکوکاران باید بدانند، حتی در جو مستبد و خفقان سلاطین و حاکمان قاجار، اعمال نیک آنها به بوته فراموشی سپرده نخواهد شد و موجب فخر و مباهات بازماندگان آنها نیز خواهد بود.

منابع:

در شهر نی سواران، شمعی در تاریکی، تألیفات استاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی - تاریخ زرتشتیان، تألیف سرتیپ دکتر موبد جهانگیر اشیدری. یاداشتهای ارباب کیخسرو. یاداشتهای دکتر مرزبان اشیدری. یاداشتهای ملا بهرام ملا بهروز

بهمن پس از ساماندهی این شرکت، شعباتی در کرمان، یزد، نائین، کاشان، اصفهان، تبریز، مشهد و بیجار تأسیس نمود. با طرحهایی بی نظیر، رنگ آمیزی های دلپذیر و شرکت در نمایشگاه های بین المللی چنان رقابتی به وجود آورد که در اغلب نقاط شرکتهای خصوصی شروع به رقابت نمودند. فرش ایران بعد از نفت دومین رقم صادرات ارزی را به خود گرفت. میرزا بهمن فامیل بهرامی را بر خود نهاد و با عضویت چندین ساله در انجمن زرتشتیان وضع حسابداری و اقتصادی این انجمن را نیز بهبود بخشید. بعنوان نمونه، آقای مهندس شاهرخ شاهرخ یکی از نوادگان ارباب کیخسرو و آقای بهرام بهرامی فرزند میرزا بهمن، از احفاد ملا گشتاسب و هر دو در قید حیات هستند عزتشان مستدام باد.



بودیم بالاخره تا ساعت ۱ عصر خونه بودیم و اهمیت این امر در اینجا بود که ساعت ۱ فیلم کهکشان شروع میشد و دیدنش برای نسل ما نه تنها لازم بلکه واجب بود. البته مدیران شبکه تلویزیونی به این امر توجه نکرده بودن که زمان پخش این گونه فیلمها مغایر بود با زمان خواب عصر بزرگترها. تازه اگر تنها تلویزیون خونه در جوار اتاق خواب یا مبل مخصوص چرت عصر بود، تماشای اینگونه برنامه‌ها با اشکال روبرو میشد. البته قبول دارم که پسر بچه‌ها بیشترشون قرار بود دور از چشم پدر و مادر در کوچه و حیاط و خیابون آتیش بسوزونن و خواب اجباری قدری این حوادث رو به تعویق می‌انداخت. اما اصولاً

این تلاش بیهوده بزرگترها عاقبت خوشی نداشت چرا که اونایی که جنسشون کمی خرده شیشه داشت با کمال ذکاوت خودشونو به خواب میزدن و باشنیدن اولین خرو پف بابا و مامان.... دَر رو!! اونایی هم که قرار نبود کار ناشایسته‌یی بکنن اینقدر بیهوده به در و دیوار نگاه میکردن تا کم کم شوخی شوخی بیخودی و زورکی خواب میرفتن. گروه سوم هم که من و امسال من جزوشون بودیم یک ساعت با دلیل و اصرار و خواهش و گاهی گریه و زاری سعی میکردیم پدر و مادرمون رو راضی کنیم که بزارن تلویزیون ببینیم. البته انواع و اقسام قولها را میدادیم ... ۱ - صدای تلویزیون رو خیلی کم می‌کنیم. ۲ -

فقط یک فیلم تماشا می‌کنیم. ۳- بعد از تمام شدن فیلم مستقیم میریم سر درس و مشقمون. ۴- موقع تماشای فیلم اصلاً حرف نمی‌زنیم که صدامون مزاحم خواب مادر و پدرمون نشه. این برنامه و قول و قرار داد هر هفته برگزار میشد تا اینکه سالیان سال گذشت و حالا همه اون آدمای تشنه دیدن برنامه‌های کم‌دی و آموزنده و خوب، فرزند دار شدن و هر روز تو این دنیای و iPhone و iTouch و Internet و HDTV و.... بدون داشتن هیچگونه کنترلی باید دعا کنن که بچه‌ها شونو خوب تربیت کردن و اونقدر پیامهای راستی و درستی و خوبی و صداقت در دوران کودکی به خودشون دادن که الان که دیدن هر برنامه‌ی سر انگشتشون و ۲۴ ساعت در اختیار شونه، تو خونه و ماشین و مدرسه و پارک و رستوران و... هر جایی که از satellite تو آسمان بتونن signal بگیرن خاطرشون راحت و آسودست. ناگفته نمونه که اون جاهایی که الان گفتم یعنی همه جا بجز دشت، کوه قاف و توی غارهای تنگ و تاریک. خودمونیمها چقدر دنیای ما ساده‌تر و بی خطر تر بود. خوب میشد اگر گاهی از خودمون بپرسیم... کجاست اون دوران خوش گذشته و به امید دنیای خوشتری برای آینده.

یاداشی به خیر



نوشتۀ میترا

ترس/نگرانی چیست و ریشه آن از کجاست؟

ترس، واکنشی سُهشی^۱ است، سُهشی ناخوشایند از گمان از گونه ای تهدید یا بیم^۲، چه راستین و چه دروغین. چنین سُهشی ما را هشیار می کند و هشدار می دهد تا برای برخورد و روبرو شدن با آن آماده شویم چون گمان می کنیم که سختی هایی در راه است. یک دیدگاه می گوید که ترس، مانند شادمانی، غم و خشم بخشی از

شوند. البته در اینجا سخن از ترسی نهادینه است. گونه های دیگری از ترس نیز وجود دارند: یکی آنگونه ترسی است که فراگرفتنی است و به ذهن و ویر (یاد) وابسته است و می تواند خودآگاه یا ناخودآگاه باشد. اینگونه ترسها در یک زمان و در پی یک رویداد یا یک فراآموزی^۳ بوجود می آیند و سپس با تکرار وابسته^۴ می شوند. گروه دیگر، ترسهای وابسته شده هازمانی/ گروهی هستند که می توانند واگیر یا همه گیر شوند. ترس ها را بگونه دیگری نیز بخش

۲. ترس های ناسالم، بد و زیانبار اگر از چیزی می ترسیم که برآستی نمی تواند به ما آسیبی برساند، مانند ترس از رتیل و یا پدید هایی که از آنها گریزی نیست مانند پیری یا بیماری های درمان نشدنی و یا رفتن به زیر ماشین و مانند آنها، اینگونه ترس ها بد و ناسالم هستند زیرا که پیامد آنها چیزی نیست جز ناشادی و ناتوانی. اما از سوی دیگر اگر برای نمونه از ترس گرفتار شدن به بیماری چنگار ریه (سرتان) از سیگار کشیدن خودداری کنیم و یا دست برداریم،

گفتگوهای در زمینه دشواری های هازمان زرتشتی و ریشه یابی و بازشناسی آنها برای رسیدن به درمان و پیشرفت

پیش درآمد: در سالیان گذشته و با قرار گرفتن در جایگاهی که مورد پرسش و گفتگوی با همکیشان و همچنین دیگر دوستداران آیین بهی و دین زرتشتی قرار داشته ام، زمینه های بسیاری برای اندیشه و گفتگو به دست آورده شده است که نیک دانسته شد با شما خوانندگان در میان گذاشته شود تا خود نیز زمینه ای شود برای هم پرسشی و هم اندیشی گروهی و پیدا کردن راه های بهزیستی و پیشرفت.

یکی از این مقولات، چرایی دوری گزیدن برخی از همکیشان از گروه بزرگتر/هازمان زرتشتی و انگیزه های آن بوده است و دیگری پرسش باز و یا بسته بودن گروه بر روی آنانی است که خواستار پیوستن بوده و هستند (با نگرش به اینکه برخی تنها آیین و جهان بینی را برمی گزینند و برخی هم آن را و هم می خواهند که به راستی به هازمان پیوندند و خود را در میان گروه ببینند). اندیشه در این مقولات انسان را به دست آوردهایی می رساند و نتیجه هایی گرفته می شود که یکی از آنها که نقش کلیدی برای بیان چنین پدیده هایی دارد زیر نام «ترس» و «یا» نگرانی» بخش بندی می شود. از این رو بر آن شدم که نخست گفتگویی همگانی و بنیادین در مورد مقوله ترس و چگونگی و چرایی آن داشته باشیم و سپس آن را در پیوند با مقولات آمده در بالا بررسی کنیم با این امید که با هم پرسشی روشنی بیشتر به برخی دشواری ها انداخته شود و راه های گشایش آنها با هم جستجو گردند. ایدون باد.

سهش های بنیادین و نهادین در انسان هستند که برای زنده ماندن در کارند و انگیزه فرار و یا پدافند می

بندی می کنند:
۱. ترس های سالم، خوب یا سازنده

این ترس چون راست است پس خوب است و برای رهایی از آن راه وجود دارد، البته اگر آن راه ها را برویم وگرنه اگر ترسها باشند و کاری برایشان نکنیم پیامدهای روانی

۳-تلقین
۴-شرطی

۱-احساسی
-خطر



بدتری در پی خواهند داشت. اما، ریشه ترس چیست؟ انسان ها ترس های زیادی در زندگی دارند: مرگ، پیری، جدایی از عزیزان، از دست دادن کنترل، شکست خوردن، رانده شدن، بیکار شدن... این سیاهه تمام شدنی نیست و شاید بتوان چنین کوتاهش کرد: ترس از دست دادن و یا ترس از به دست نیاوردن، یا به بیانی دیگر، از دست دادن آسایش و امنیت، چرا که ما از زهدان مادر با گرما و آرامش و آسایش خو گرفته ایم و با سرچشمه هستی در پیوندیم اما همین که از زهدان درآمدیم نخستین برخوردها با دنیای پیرامون آغاز می شود و نخستین سهش های جدایی، سردی و ناامنی به سراغمان می آید و برای همین هم نخستین واکنش کودک، گریستن است!

به هر روی دانش امروز به بررسی گونه های ترس می پردازد و دسته بندی های گوناگون می کند، چه از دید پریودهای گوناگون زندگی انسان، بویژه ترسهای دوران کودکی که برخی می توانند پایدار بمانند و به هراس یا ترس بیمارگونه دگر شوند و همچنین ترسهای پیشرفته مانند پارانوئیا، فوبیا، ترس از خود ترس یعنی همیشه نگران بودن از اینکه تک^۵ ترس دست بدهد که به آن panic attack می گویند.

ترس بیشتر از آن چیزی است که می تواند در آینده روی دهد و به همین انگیزه یک پدیده ذهنی است که تلاش دارد آینده را پیش گویی کند. ما می توانیم از افتادن بترسیم اما همگامی که داریم می افتیم از زمین خوردن می ترسیم، هنگامی که زمین می خوریم از آسیب دیدن و زخمی شدن می ترسیم، اگر آسیب ببینیم از درد و ناتوان شدن می ترسیم...

۵- حمله - یورش

بنابراین می توان گفت که ترس ما از چیزهایی است که هنوز روی نداده اند و این ها گمان است نه واقعیت. جالب اینجاست که برخی ترسیدن را دوست دارند! و می توان گفت که به آن خو می گیرند که البته بیشتر سخن از آن کارهایی است که در بدن آدرنالین درست می کند و هیجان پدید می آورد (مانند پرش با چتر یا بندی به پا از بلندی)! اینگونه خو گرفتن می تواند به زیاده روی در تکرار آن بینجامد که می تواند بیم آفرین^۶ باشد.

درمان - برخورد

شاید بتوان گفت که ریشه همه ترس های بی دلیل، ناآگاهی و یا درست نفهمیدن و نشناختن خود و جهان پیرامون است، که این به گونه ای ناهماهنگی و یا برهم ریختن هارمونی و بالانس در درون می انجامد و آرامش را انسان می گیرد و تنش، هیجان، نگرانی، هراس و ترس پدید می آورد. دانش، برای پیروزی بر ترس راهنمایی هایی دارد:

۱. بازشناسی^۷ و دریافتن: نخستین گام دریافتن و شناختن شوند^۸ ها و انگیزه های ترس است.

۲. رسیدن به درک درستی از پدیده ترس و بهره گیری از روش های "درمان رفتارشناختی" برای یاری به کسانی که از هراس های بی دلیل در رنجند.

۳. کنش داشتن بر پایه شناخت و درک با بهره گیری از شیوه هایی که دیدگاه های گوناگون روان درمانی پیشنهاد می کنند.

البته برخی از سیستم های باوری و

۶- خطرناک

۷- تشخیص

۸- دلیل

فلسفه ها نیز راه های خود را در این زمینه پیشنهاد می کنند که به مفهوم کار کردن بر روی خود می باشند تا از آن راه زندگی را از نو برنامه ریزی کرده و خوددرمانی شود. از جمله این راه ها می توان نام برد: -آرامش یافتن - خاموشی گزیدن - به درون روی آوردن - گردآوری (تمرکز) اندیشه

- ژرف اندیشی - درون نگری - نیرویابی از پیرامون - به خود آمدن و خود را سرچشمه یافتن از سوی دیگر، آگاهی از اینکه کمابیش همه انسان ها با چنین پدیده ای روبرو بوده و با آن زندگی می کنند کمک می کند تا خود را تنها نبینیم و از همین رو راه هایی را که دیگران رفته و یا می روند بررسی کنیم و یاد بگیریم و همین اندیشه نیز خود می تواند به بالا رفتن میزان همدردی و هم فهمی انسان ها یاری رسانده و پیوندها را بیشتر کند. از این دیدگاه، کسانی که چنین مشکلی در زندگی دارند و برای درمان آن تلاش دارند به یاد بسپارند که خانواده، دوستان و کسانی که از بیماری شما آگاهند و یا خود دچار آن هستند انگیزه می شوند که درمان با پیروزی بیشتری انجام گیرد.

بسیار نیکو! تا اینجا سخن از شناخت این پدیده به گونه همگانی و بنیادین بود و از اینجا آن را پیوندی می زیم به پرسش های گروهی/هازمانی خودمان که یکی از آنها نگرانی از امروز و فردای مان است با نگرش به این که دیگر گروه های هویتی/ فرهنگی/هازمانی نیز می توانند همین نگرانی ها را داشته باشند.

بیابیم و ببینیم که در جایگاه یک هازمان زرتشتی ما چه دشواری هایی داریم (که می توانند شوند

نگرانی، ترس و یا کنش-واکنش های برآمده از آن بشوند). البته شاید گفته/اندیشیده شود که این دربرگیرنده همگان نمی شود که شاید چنین باشد و ما این پدیده را از دید کلی نگاه می کنیم. تا بدانجا که می توان دید و شناخت و نتیجه گرفت، ما دستکم در دو رده دشواری داریم:

۱- شناخت خود در جایگاه یک زرتشتی، یعنی باور داشتن به باور خودمان و احساس خویشی و یگانگی کردن با آن (ترس از نشناختن درست خود و باور خود، خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه)

۲- که این سبب می شود نتوانیم آن را به فرزندان نیز جابجا کنیم بگونه ای که آنها هم با شناخت درست و باور به درستی و نیکی آن، خود را بدان سربلند بدانند (ترس از از دست دادن هویت)

۳- و اینها نیز خود سبب می شوند که بهتر بدانیم تنها با کسانی رفت و آمد داشته باشیم که با ما نزدیکی فکری داشته باشند بدین مفهوم که نیاز نباشد از این نگرانی ها با آنان گفتگو کنیم (زیرا که آنها خود می دانند)

۴- و یا آنکه از بن همه چیز را رها کنیم و از گروه دوری کنیم، که این خود می تواند پیامدهای گوناگون داشته باشد که در شکل منفی آن بی هویتی و خودگم کردگی است و پیامدهای زیانباری که می تواند در پی داشته باشد.

خوب اگر بخواهیم به این دسته از مشکلات پردازیم و راه های درمان جستجو کنیم، در می یابیم که پاسخ در درون خود این پرسش هاست که همانا شناخت بیشتر و بهتر و درست تر و ژرف تر خود و دیدگاه و باور و جهان بینی خود است تا اگر درست و بهی دانسته شد به آن تکیه داد و با

سربلندی و از روی باور به خویش و با گفتار و کردار شایسته آن را به فرزندان نیز جابجا کرد.

البته پیدا کردن راه های شایسته و درخور زمان و مکان پرسش های دیگری هستند که خرد گروهی باید آنان را یافته و پیش روی خویش گذارد.

هنگامی که چنین باور به خویشی در بیشترین^۱ هازمان برقرار باشد دیگر نه تنها نگرانی از باز بودن درها بر روی دیگران نیست بلکه خودبخود و بر بنیان همان جهان بینی، شوق و اشتیاق بیشتری بوجود می آید برای در میان گذاشتن و نشان دادن این دیدگاه و روش اندیشه و گفتار و کردار به دیگران زیرا که هدف و آرمان برپایی جهانی بهتر و زیباتر و شایسته تر و روی هم رفته امن تر برای همگان است تا آن امنیت از دست رفته را بتوان با همیاری و هماهنگی همگان بگونه ای دیگر به زندگی بازگرداند. اکنون، هر اندازه نیز که چنین اندیشه ای ایده آل و آرمانی باشد باید گفت که انسان از بن و سرشت و بنیاد همین را می خواهد اما انسان ها و گروه های گوناگون بنا بر سیستم های فکری و باوری که در آن هستند (و یا زاده شده اند و بدون گزینش در آن مانده اند) راه های گوناگونی را پیدا می کنند که بنا بر آن فراآموزی ها و آموزش های سیستمی و مکتبی، بیشتر تنها گروه خود را شایسته رسیدن به آن امنیت می دانند و راه خود را بهترین. (شاید گفته/اندیشیده شود که ما هم که همین کار را می کنیم که باید بگویم پاسخ در آن است که خود را و باور و جهان بینی خود را چگونه می بینیم: خود خواهانه درون نگرو یا همه خواهانه و همه نگر)

۹-اکثریت

پس به این نتیجه می رسیم که نگرانی از ندانستن را می توان با آگاه شدن، دانستن و همچنین همکاری گروهی از میان برداشت و با تکیه بر خویشی زدن (اعتماد به نفس) جهان خویش را بگونه ای بزرگ کرد که همه چیز در آن جای بگیرد!

و در پایان کمی هم می پردازم به آن گونه از ترس ها و نگرانی هایی که در بخش هایی از هازمان وجود دارد که از رویدادهای واقعی سرچشمه می گیرد که دربرگیرنده شکست ها، کوچک شدن ها (چه شماری و چه روانی)، زیر فشار بودن ها برای رها کردن آیین و باور خویش و پذیرش زورورزانه دین و باوری بیگانه، از دست دادن سرمایه و خانواده و بالاتر از همه از دست دادن جان ها و زندگی ها و شاید مهم تر از همه امیدهاست.

آری، این ها را می دانیم و این ها را باید گفت و دانست و این می شود بخش نخست آغاز درمان، همانا بازشناسی و سپس با گفتگوی از آن به آگاهی درستی از آن رسیدن. و همانگونه که در پیش هم آمد این نگرانی ها زمانی سالم و سازنده خواهند بود که برای درمان آنها راه بیابیم و به آنها را به کردار بکشانیم. این درمان هم جنبه فردی دارد و هم گروهی و هم ذهنی/روانی است و هم کنشمدانه که با هم و دست در دست یکدیگرند.

در همین حال باید بسیار هشیار بود که بازشناسی و گفتگوی از دشواری ها و سختی ها اگرچه به روشنی انداختن بر آنها کمک می کند اما نباید زیاده روی شود که می تواند به ذهنیت خودکوچک شماری و خودقربانی دانستن بینجامد. و شاید مهمترین بخش این باشد که دانسته شود ما از برای نادرست بودن دین و باورمان زجر نکشیده ایم بلکه برای



درست بودن آن بوده است و تنها راه نجات خود و جهان نیز درک و دریافت درست آن و کوشش و کنش بر پایه آنهاست و همچنین گسترش آن بگونه ای که میوه شیرین آن هم تلخی گذشته ها را بزدايد و هم آینده را روشن تر گرداند.

من بر این باور راستین هستم که ما از ژرفای تاریخ آمده و بازمانده ایم تا جهان را دوباره روشنی بخشیم و اهورایی گردانیم و راه آن نیز مزدایی بودن است. جهان امروز در چنگال و چنگار باورها و اندیشه های برآستی اهریمنانه گرفتار مانده است و به دیده چنین می آید که به سوی ناکجاآباد می رود ولی ما کلید واگشایی این مشکلات را در دست داریم که اگر تنها پیش خود نگاه داریم بر سر جهان همان خواهد آمد که از آن می ترسیم. پس ای زرتشتی، ای بهدین، ای مزدیسنی، این نیک دین و ای نیک اندیش، گفتار و کردار بدان و آگاه باش که اندیشه تو و راه تو، که همان راه اشا باشد راهگشاست. پس بدان، سرافراز باش و بدان راه رو. اته جمیات، یته آفرینامی چنان باد که ما خواهانیم.



مرد کوتاه شده «مردم» است و مردم دربردارنده هر دو جنس همانا زن و مرد می شود. پس مرد برآستی همانا انسان است. مانند واژه انگلیسی man که بسته به چگونگی به کار بردن آن می تواند مفهوم کلی انسان داشته باشد.

چیزی که چنین دیدگاهی را پشتیبانی می کند واژه «نر» nar است که در گاتاها هم آمده و به چیم یک کس یا فرد است و نه به چیم مرد اما همین واژه پسین تر چیم جنس مرد را به خود گرفته است و البته این از ویژگی جوامع مرد-پدر سالار برمی آید.

زن از زادن است و زندگی نیز از زن است .

دختر از ریشه «دوغ» است که در میان مردمان آریایی به معنی «شیر» بوده و ریشه واژه ی دختر «دوغ دَر» بوده به معنی «شیر دوش» زیرا در جامعه کهن ایران باستان کار اصلی او شیر دوشیدن بود . به daughter در انگلیسی توجه کنید . واژه daughter نیز همین دختر است . gh در انگلیس کهن تلفظی مانند تلفظ آلمانی آن داشته و «خ» گفته می شده. در اوستا این واژه به صورت دوغَدَر doogh thar و در پهلوی دوخت .

دوغ در در اثر فرسایش کلمه به دختر تبدیل شد . آمده است. اما پسر ، «پوست دَر» بوده . کار کردن پوست جانوران بر عهده پسران بود و آنان چنین نامیده شدند.

پوست در، به پسر تبدیل شده است . در پارسی باستان puthra پوثر و در پهلوی پوسر و پوهر و در هند باستان پسور است در بسیاری از گویشهای کردی از جمله کردی فهلوی (فیلی) هنوز پسوند «دَر» به کار می رود . مانند «نان دَر» که به معنی «کسی است که وظیفه ی غذا دادن به خانواده و اطرافیانش را بر عهده دارد.»

حرف «پ» در «پدر» از پاییدن است . پدر یعنی پاینده کسی که می باید . کسی که مراقب خانواده اش است و آنان را می باید . پدر در اصل پایدر یا پادر بوده است . جالب است که تلفظ «فادر» در انگلیسی بیشتر به «پادر» شبیه است تا تلفظ «پدر» ! خواهر (خواهر) از ریشه «خواه» است یعنی آنکه خواهان خانواده و آسایش آن است . خواه + کر یا سار در اوستا خواهر به صورت خَوَنگَهَر آمده است .

برادر نیز در اصل برا + در است . یعنی کسی که برای ما کار انجام می دهد. یعنی کار انجام دهنده برای ما و برای آسایش ما . «مادر» یعنی «پدید آورنده ی ما» .

اهنوت گاتها - یسنا - هات ۳۱ - بند ۱۱

هیت ن مزدا پئورویم
hyat ne mazdā paourvim

گئتاوسچا تشو دئناوسچا
gaeθāscā tašo daenāscā

ثوا مننگها خرتوش چا
θwā mananghā xratušcā

هیت استونتم دداو اوشتنم
hyat astvantem dadā uštanem

هیت شیئوئناچا سنگهاس چا
hyat šyaoθanācā senghāscā

یثرا ورننگ و ساو دایت
yaθrā vareneng vasa dāyetê

ای مزدا، هنگامی که در آغاز

با اندیشه خویش

برای ما تن و خرد و یابش آفریدی

و به تن ما جان دمیدی

و به ما توانایی گفتار و کردار دادی

خواستی که ما باور خویش را به دلخواه برگزینیم

O Wise One, at the beginning

You, through Your mind

fashioned for us the living world

conceptions and intellects

put life in the physical frame

and gave deeds and words

so that one makes his choice through free will

(Gathas: Song 4 - Stanza 11)

(Yasna hât 31)





بدین وسیله مرکز زرتشتیان کالیفرنیا
درگذشت شادروان مهربان همایی را به
همه همکیشان گرمی تسلیت عرض
می نماید و شادی روح آن مرحوم و بقای
عمر بازماندگان را از درگاه اهورامزدا خواستار
است

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

Trust of Morvarid Guiv

**4001 S. Decatur Ave.
Suite 37-337
Las Vegas, NV 89103
Tell:(702) 889 9795**

درخواست

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از همه کسانی
که به این مرکز یا به نشریه های آن
نامه یا نوشتار می فرستند و یا به نشریه
ها آگهی می دهند، درخواست می کند
که برای نوشتن، واژه ها و دستور زبان
پارسی را بکار گیرند و تا آنجا که می
توانند از بکار بردن واژه های عربی و یا
دیگر واژگان بیگانه بپرهیزند.
امیدواریم از این راه زبان پارسی به نام
یک زبان ایستای به فود پایدار بماند و
همراه با دیگر سازه های فرهنگی، فرهنگ
ارجمند ایران زمین را پایدار سازد.
مهر افزون



هم پرسى يا ديالوگ يکى از کارآرترين ابزارهاى است که برای پیشرفت در کار گروهى و هازمانى وجود دارد. مفهوم هم پرسى، پرسش و پژوهش و جستجو با هم، برای دست یافتن به راستى ها و بهترين راه ها برای گشودن گره ها و پيدا کردن راه پیشرفت و رسايى یافتن است. پس اين بخش را به هم پرسى با شما خوانندگان گرامى چهره نما ویژگی داده ایم و امید است که بتوانیم به نیکی و درستی از آن بهره ببریم.

پیش از اینکه به بررسی يکى از نامه های رسیده پردازیم بجاست يک نکته بنیادین را یادآور شویم و آن چنین است که: به همان شیوه که ایده ها و اندیشه های گوناگون می توانند به بهبود کار نشریه یاری رسانند، همواره نیز هستند بخشی از این اندیشه ها که یا در این زمان نمی توان از آنها یاری گرفت و یا در برابر اندیشه های بهتر می توانند به کنار گذاشته شوند. بنابراین از همه شمایی که مهر دارید و اندیشه های خود را با ما در میان می گذارید خواستار نگرش به این نکته هستم که شاید اندیشه های شما هم اکنون توان و نیاز به کنش رسیدن را ندارند و زمان آن فرانسیده است و این به مفهوم بی توجهی و یا کم مهری نیست. پس شکيبا باشید.

با چنین پیش زمینه ای اکنون به بررسی يکى از دیدگاه های رسیده می پردازیم:

موبديار گرامى رستم بهرام ثالث، در چندین نامه که به گروه مدیران مرکز نوشته اند، اندیشه هایى را در میان گذارده اند که بخشی در پیوند با نشریه های مرکز و از جمله چهره نما می باشد که تلاش داریم به این بخش در اینجا پاسخ بدهیم. پاسخ بخش های دیگر نامه شما در گستره خویشکاری و توانایی های مدیران مرکز است. ایشان در نامه خود به سالمه ۸۹/۱۲/۱۰ نوشته اند:

۱- نمی دانم مجله شریفه پیک مهر به مدیریت جناب آقای دکتر مهربان شهروینی در ونکور کانادا را ملاحظه می فرمایید یا نه؟ در آن اخبار زرتشتیان در بیشتر نقاط جهان مانند کانادا، فرانسه، بمبئی، ...، بلاروس و تاجیکستان منتشر می شود و خواننده دارد. برای همکاری، همبستگی و خبررسانی جهانی زرتشتیان در تاریخ ۳۷۴۷/۱۱/۲ بیش از یکسال پیش نامه ای به انجمن مدیران مرکز زرتشتیان نوشتم که کپی آن را برای پی گیری و اقدام و اطلاع، همبستگی، اتحاد و همکاری جنابعالی می فرستم.

۲- پیشنهاد می شود که:

الف- برای اینکه خوانندگان اعلام نظر فرمایند صفحه مخصوص پرسش و پاسخ خوانندگان در نظر گرفته شود و با پوزش انتقاد پذیر باشید.

ب - در پایین صفحه ۱۸ اگر معنی

انگلیسی Kem na Mazda را هم

نوشته بودید و تکمیل می شد بنظرم

مفیدتر، جامع تر و ارزشمندتر و کامل

می بود.

۳- کپی نامه سرگشاده شماره ۴۵/۹-

۸۹/۱۰/۱۷ درباره زنده نگاهداشتن

زبان مام میهن (پارسی) به انجمن مرکز

زرتشتیان کالیفرنیا نوشتم که فتوکپی

آن هم پیوست می باشد تا هر طور

صلاح می دانید در مجله و جلسه انجمن جهانی طرح و بررسی و اقدام لازم معمول و نتیجه را اعلام فرمایید.

۴- سه نشریه ماهنامه مرکز، چهره نما و گزیده خبرها از طرف برگزیدگان و زیر نظر آن انجمن که زحمات ایشان قابل تقدیر و قدردانی است منتشر می شوند و هر از گاهی يکى از آنها به علتی به تعویق می افتد. پیشنهاد این است که این سه با اخباری که با نامه ارسال می شود و برای مدت سه ماه قابل پیش بینی می باشند در یک نشریه جامع و مفید تهیه و انتشار یابد.

در اینجا پاسخ های ما را به این پرسش ها می خوانید:

۱- البته همکاری بین انجمن ها، رسانه ها و از جمله نشریه های زرتشتی بسیار شایسته و بایسته می باشد و تا جای شدنی باید بتوان چنین کرد. برای نمونه آنچه که گفته شده است همکاری بین چهره نما و پیک مهر

پرسش و پاسخ هم پرسى با خوانندگان



در پیوند با خبرهای جهانی زرتشتیان نیز می تواند در اندیشه باشد. چگونگی آن بستگی به خواست و تصمیم مدیران، که پاسخور انجامین می باشند و همچنین نشریه گرامی پیک مهر می باشد. باید دید که با نگرش به دیگر پیشنهادها و اندیشه ها (مانند پیشنهاد شماره ۴ شما در بالا) چه راهی می توان پیدا کرد.

۲- الف) این هم رویه پرسش و پاسخ و بیان نیز می کنیم که ما «انتقاد پذیر» می باشیم! (ب) درست می گوئید از شماره های آینده تلاش می کنیم تا برگردان چنین نیایش هایی را به زبان انگلیسی نیز داشته باشیم.

۳- بی گفتگو زنده نگاه داشتن زبان مادری، پارسی از ارج بسیار برخوردار است و باید در این کار کوشید و ما هم چنین خواهیم کرد. همکیش گرامی یادمان نیز باشد که برای «پارسی» نویسی بهتر است تلاش کنیم تا آرام آرام دست از نوشتن واژه های تازی نیز برداریم و از واژه های زیبای پارسی بهره ببریم.

۴- در مورد چگونگی و چرایی نشریه ها و شمار آنان و همکاری با دیگر نشریه ها و مانند آنها، این نگارنده (سردبیر بخش فارسی چهره نما در این زمان) نمی توانم پاسخگو باشم. در همین پایین دیدگاه ها و اندیشه های مدیران گرامی مرکز را برای آگاهی شما و دیگر خوانندگان آورده ایم.

در پاسخی که از سوی مدیران مرکز در پیوند با چرایی وجود چند نشریه داشته این چنین آمده است: «دلیل وجود دو نشریه تفاوت مخاطبین هر یک از نشریه ها میباشد. به طوریکه چهره نما برای خوانندگانی است که خواهان مطالب در سطح آکادمیک هستند ولی نشریه زرتشتیان مخاطبین عمومی دارد»

خوب همکیش گرامی امیدوارم که توانسته باشیم به دستکم بخشی از پرسش های شما پاسخ گوئیم.



یکشنبه ۶ مارس ۲۰۱۱:

موبد آرش کسروی در خصوص فرهنگ فارسی و سابقه زبان فارسی در مرکز سخنرانی داشتند، در همین روز کلاس آموزش شطرنج توسط آقای مهر خداوندی برگزار گردید. همچنین برنامه گپی خش در این روز اجرا گردید.

شنبه ۱۹ مارس ۲۰۱۱:

مراسم شب گهنبار همراه با ماده سازی غذا ی روز گهنبار به همراه رقص و آواز به صورت سنتی و دی جی در مرکز برگزار گردید.

یکشنبه ۲۰ مارس ۲۰۱۱:

مراسم چهره همس پیتی به همراه دید و بازدید نوروزی در مرکز برگزار گردید و از باشندگان (میهمانان) با شام پذیرایی به عمل آمد. همچنان در این مراسم از آقایان رستم کسروی، منوچهر دهموبد، پرویز دینیاری، مهران دینیاری و اردشیر مهرشاهی که در ساختن آشپزخانه مرکز همت گماشته بودند تقدیر به عمل آمد.

برای دیدن فرتورهای بیشتر و آگاهی از برنامه های آینده مرکز به نشانی فیس بوک مرکز بروید:
www.facebook.com/californiazoroastriancenter

شنبه ۲۶ مارس ۲۰۱۱:

مراسم باشکوه سالگرد زایش اشوزرتشت به همراه رقص و آواز و عمو نوروز در مرکز برگزار گردید که تا پاسی از نیمه شب ادامه داشت.



یکشنبه سوم آوریل ۲۰۱۱:

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا با برپایی غرفه زرتشتیان در پارک میسن در ارواین در مراسم سیزده بدر امسال شرکت نموده که مورد توجه ایرانیان گرامی که به این پارک آماده بودند قرار گردید.

جمعه چهارم آوریل ۲۰۱۱:

مراسم فروردینگاه (فردوک) در روز هیل برگزار گردید که در این مراسم با آتش از همکیشان پذیرایی شد.

شنبه نهم آوریل ۲۰۱۱:

مراسم پرسه شادروان مهربان دینیار همایی از اعضا محترم هیأت امنای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا در مرکز برگزار گردید.



یکشنبه ۱۷ آوریل ۲۰۱۱:

آقای «وان چوچو» مدیر معبد بودائیان روز مید از مرکز زرتشتیان بازدید داشتند و در خصوص مشترکات دین زرتشتی و بودا سخنرانی نمودند. در همین روز آقای رستم کیومرثی در خصوص تاثیر موسیقی بر روان انسان سخنرانی نموده و قسمتی از اوستا را در دستگاه چهار گاه اجرا نموده که مورد استقبال قرار گرفت.

شنبه ۳۰ آوریل ۲۰۱۱:

مراسم شب گهنبار چهره میدیوزرم گاه به همراه رقص و آواز در مرکز برگزار گردید. مسولیت دی جی این شب به عهده جوانان زرتشتی آقایان فیروز فلفلی و الوند رشیدی بود.

یکشنبه اول می ۲۰۱۱:

مراسم گهنبار چهره میدیوزرم گاه برگزار گردید که مورد استقبال همکیشان قرار گرفت.

یکشنبه هشتم می ۲۰۱۱:

مراسم روز مادر به همت گروه بانوان زرتشتی به همراه موسیقی و مراسم سرگرم کننده برگزار گردید و در پایان به سه مادر با غرعه کشتی جوآزی تقدیم گردید

جمعه ۱۳ ماه می ۲۰۱۱:

گردهمایی جوانان با پخش فیلم توریست در ساعت ۷-۵ پسین در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار شد. پس از اتمام نمایش جوانان به رقص و شادی پرداختند. استقبال کنندگان این برنامه حدود ۴۵-۴۰ نفر بودند که گروه جوانان از شرکت کنندگان با پاپ کورن، نوشابه و پیتزا پذیرایی نمودند.



دهشتمندان

- ۱- تراست روانشاد مروارید خانم گیو برای کمک به چاپ چهره نما ۸۰۰ دلار.
- ۲- خانم میترا آذرگشسب برای رنگ آمیزی نیایشگاه و خرید پرده داخل نیایشگاه ۱۰۰۰ دلار.

- ۱- خانم شهناز جم مهدی آبادی و آقای مزدا آنتیا ۱۰۰ دلار
- ۲- خانم روشن و آقای دکتر رستم جم مهدی آبادی ۱۲۵ دلار.
- ۳- آقای عباس واثقی ۱۰۵ دلار.
- ۴- خانم ونوس ویژه کشورستانی ۱۰۱ دلار
- ۵- خانم ایراندخت ورجاوند ۵۰ دلار.
- ۶- خانم گلبنو و آقای سهراب شهریاری ۱۵۰ دلار.
- ۷- خانم گیتی و آقای ارسطو کسروی بمناسبت تولد نوه شان شنایا دمهری ۱۰۱ دلار.
- ۸- آقای شروین حافظی ۵۰ دلار.
- ۹- آقای سیامک گرامی ۸۰ دلار.
- ۱۰- خانم ایران جهانیان (سروشیان) بنامگانه روانشار کیخسرو سروشیان ۱۰۱ دلار.
- ۱۱- خانم ماهرخ ورجاوند ۵۰ دلار.
- ۱۲- خانم فرنگیس و آقای موبد دکتر شهریار بانکی ۲۰۰ دلار.
- ۱۳- خانم مهیندخت و آقای برزو کوشش و خانم مهدخت و آقای پرویز کاویانی برای گواه گیری فرزندانشان ویشناسب کوشش و فریمه کاویانی ۳۵۰ دلارو بمناسبت عروسی ۲۰۰ دلار.
- ۱۴- خانم فرزانه و آقای مهران مهرفر ۱۰۰ دلار.
- ۱۵- آقای بهمن کاویانی کوثرخیزی ۵۰ دلار.
- ۱۶- خانم مهربانو شهزادی و آقای رشید پارسی ۳۰۰ دلار.
- ۱۷- آقای مهرانوش و خانم میترا کاویانی بمناسبت عروسی فرزندشان تینا کاویانی ۱۰۱ دلار.





- ۱۸- آقای ویشتاسب آتورپات ۱۰۱ دلار.
 ۱۹- Mrs. Vira Santoke \$ 50
 ۲۰- Roy and Erna Fatakia Trust \$ 50
 ۲۱- Mr. & Mrs. Maneck Bhot \$51
 ۲۲- خانم بهاره مباشر و آقای فرشاد صدارتی اولیایی ۱۰۱ دلار.
 ۲۴- آقای رضا روحانی ۵۰ دلار.
 ۲۵- خانم پریدخت کیانیانفرد برای کمک به چاپ چهره نما ۵۰ دلار.
 ۲۶- خانم خورشیدبانو پولادزندی بنامگانه روانشاد جمشید شهریار پولادزندی ۱۰۱ دلار.
 ۲۷- یک جلد کتاب دیوان سبز سروده شادروان موبد شاهبهرام شهروینی و ۵ جلد کتاب گات ها گزارش شادروان موبد رستم شهزادی از سوی دکتر مهران شهروینی به کتابخانه ارباب کیخسرو شاهرخ اهدا گردید.

دهش های در پیوند با نیایش های آیینی (اوستاخوانی)

- ۹- خانم فرشته یزدانی خطیبی برای اوستاخوانی آفرینگان پنجه برای درگذشتگان خانواده شان ۶۶ دلار.
 ۱۰- خانم هما و آقای بزرگمهر و خشوری برای اوستاخوانی سرسال روانشادان مهربان فولاد و خشوری و خورشیدبانو مراد خانی زاده ۱۰۱ دلار.
 ۱۱- خانم کتایون سروشیاری زمردی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد سلطان شابهرام سروشیاری ۱۰۰ دلار.
 ۱۲- خانم سیمین بزرگ چمی برای اوستاخوانی روانشاد رشید آبادان ضیاطبری ۱۰۱ دلار.
 ۱۳- خانم مهرناز ملک پور برای اوستاخوانی سر سال روانشاد سرور اردشیر صفاهانی زاده ۵۰ دلار.
 ۱۴- خانواده پور کاج برای اوستاخوانی روانشاد هوشنگ اردشیر پور کاج ۷۰۱ دلار.
 ۱۵- خانم مهشید یزدانی برای اوستاخوانی سرسال روانشادداریوش بهرام یزدانی ۱۰۱ دلار.
 ۱۶- خانم شیرین خانی (مهرآیین) برای سر سال روانشاد فریدون بهرام مهرآیین ۳۰۰ دلار.
 ۱۷- خانمها شیرین - شهین - مهرانگیز و آقایان پرویز و

- ۱- خانم منیژه قدسی برای اوستاخوانی سرسال روانشاد پوراندخت اردیبهشتی ۱۰۰ دلار.
 ۲- خانم پوراندخت سلامتی مهرفر برای اوستاخوانی سرسال روانشاد اسفندیار مهربان مهرفر ۱۰۱ دلار.
 ۳- خانم پریدخت و آقای هومن کامیار خانم منیژه و آقای فرزاد کامیارربرای سر سال روانشاد رستم غیبی ۱۰۲ دلار.
 ۴- خانم شیرین بختیان برای اوستاخوانی سر سال روانشاددکتر کیخسرو نامور نامی ۱۰۱ دلار.
 ۵- خانم سیمین و آقای منوچهر نوروزیان برای اوستاخوانی سرسال روانشاد جمشید بهمن نوروزیان ۶۰ دلار.
 ۶- آقای رستم هومتی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد فرنگیس خدایاری ۱۰۱ دلار.
 ۷- خانم پروین مهرخداوندی برای اوستاخوانی سرسال روانشاد موبدیان داریوش دینیار بهدینان ۱۰۰ دلار.
 ۸- خانم مهین بانو فردین برای اوستاخوانی آفرینگان پنجه برای روانشادان دکتر رستم خدابنده فردین و خدارحم رستم بهمنی و ایراندخت رستم ضیاطبری ۳۰۰ دلار.



شاهرخ روانی برای اوستاخوانی در گذشتگان خانواده شان در روز جشن فروردینگان (فرودگ) ۱۰۱ دلار.

۱۸- خانواده بهارتانیا برای اوستاخوانی سرسال روانشاد پشتون بهارتانیا ۵۱ دلار.

۱۹- خانم شیرین بهزیز تهرانی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد گشتاسب شهردان بهزیز ۱۰۱ دلار.

۲۰- آقای برزو پیرغیبی برای اوستاخوانی سرسال روانشاد دکتر شاپور پیرغیبی ۵۰۰ دلار.

۲۱- آقای مهربان دمهری برای اوستاخوانی روانشادان بهمرد سروش و فریدون دمهری ۵۰ دلار.

۲۲- خانم گیتا جمشیدی و آقای کورش غیبی برای

اوستاخوانی سرسال روانشاد پروین شهریاری جمشیدی ۱۰۱ دلار.

۲۳- آقای رستم قریبی کرمانی برای اوستاخوانی روانشادان بهرام خداداد قریبی کرمانی- سرورستم گشتاسب شهریاری

- رستم گشتاسب - گلنار بهرام - فرشته بهرام - طوطی رستم بامس و فرنگیس رستم ۱۰۱ دلار.

۲۴- تاج خانم اردیبهشتی برای اوستاخوانی سرسال روانشاد رستم منوچهر اردیبهشتی ۶۰ دلار.

۲۵- خانم لعل یلزاده نیک منش برای اوستاخوانی روانشادان بانو دینارو گشتاسب نیک منش ۱۱۰ دلار.

۲۶- خانم اشرف و آقای مهربان پیرغیبی برای اوستاخوانی سرسال روانشاد مهرانگیز اردشیر پیرغیبی ۲۰۰ دلار.

۲۷- خانم نسرین یادگاری برای اوستاخوانی سر سال روانشاد مهرانگیز اردشیر پیرغیبی ۱۰۰ دلار.

۲۸- خانم پروانه رییس پارسى و فرزندان مهرناز و بهرام ایرانی به نامگانه شادروان کیخسرو بهرام ایرانی ۲۰۰ دلار.

شام شب گهنبار ایاسرم گاه خانواده روانشاد بهرام بهدینان ۲- آقای جمشید کیخسرو شاهرخ ۵۰۵ دلار که ۴۵۰ دلار از آن یک ظرفشویی (Sink) استیل بزرگ برای محوطه پشت آشپزخانه مرکز خریداری شده است.

۳- آقای موبد بهرام شهزادی و بانو ۳۰۰ دلار که برای خرید یک گاز بزرگ پلو پزی برای محوطه پشت آشپزخانه به نام ایشان استفاده گردید.

۴- آقای سهراب رستمیان یک گاز بزرگ پلوپزی به مبلغ ۳۰۰ دلار برای محوطه پشت آشپزخانه بنامگانه مادرشان

روانشاد فیروزه رستم سلی

۵- آقای شهرام پوراسفندیاری ۱۰۰ پوند لرك گهنبار چهره میدیاریم گاه بنامگانه همسرشان روانشاد دکتر مهشید اردشیری

۶- آقای سهراب رستمیان ۲۳۰ دلار که برای خرید یک گاز استیل برای پشت آشپزخانه بنامگانه مادرشان روانشاد فیروزه سلی استفاده گردید.

۷- خانواده ارغوانی ۵۰ پوند لرك گهنبار پیتهشم گاه

۸- یک خیراندیش یک عدد گوسفند برای گهنبار میدیاریم گاه

۹- یک خیراندیش یک دیگ بزرگ به نامگانه بانو مهشید اردشیری

۱۰- خانم هما سهراب ۱۰۱ دلار

۱۱- آقای افلاطون ضیافت ۱۰۱ دلار

۱۲- آقای کیومرث عزتی ۱۰۱ دلار بنامگانه روانشاد لعل سفرنگهرستانی

۱۳- آقای رشید مهین ۱۰۱ دلار که یک دیگ بزرگ بنامگانه مادرشان روانشاد بانو خانی زاده خریداری شده.

۱۴- خانم بهین بهدینان ۱۰۰ دلار.

۱۵- خانم پروانه و دکتر جمشید بلندیان ۱۰۰ دلار

۱۶- خانم گوهر روزبهی ۱۰۰ دلار

۱۷- خانم ماهرخ و آقای فریبرز نامداری ۱۰۰ دلار

۱۸- یک نفر خیراندیش ۷۰ دلار

۱۹- آقای کوروش کیومرثی ۵۰ دلار بنامگانه روانشاد الوند رشیدی

۲۰- خانم فریده غیبی ۵۰ دلار

۲۱- خانم منیژه اردشیری ۵۰ دلار

۲۲- خانواده برزو کوشش برنج و روغن گهنبار پیتهشم گاه

۲۳- خانم گوهر بهدادنیا ۵۰ دلار و مقداری ظروف و رومیزی یکبار مصرف

۲۴- آقای فریدون سهراب ۵۰ دلار بنامگانه مادرشان روانشاد سیمین بهمردیان

همکیشانی که از تاریخ ۱۳۹۰/۱۰/۰۹ تا تاریخ

۱۳۹۱/۰۲/۰۱ مبلغ ۵۰ دلار یا بیشتر برای

آیین گهنبار دهش نموده اند.

۱- خانواده آقای مهربان کیان پور بنامگانه فرزندشان روانشاد

بهمن کیان پور- همه هزینه گهنبار ایاسرم گاه

تسلیت

۲۵- آقای خشایار بهدینان ۵۰ دلار

۲۶- خانم منیژه و آقای موبد دبو ۵۰ دلار

۲۷- آقای امید رستمیان فر ۵۰ دلار

بدینوسیله درگذشت روانشاد گلچهر کیپور (هخامنشی) را به خانواده کیپور - هخامنشی - سروش - بختیان تسلیت گفته بقای عمر بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم .

روانش شاد و جایش در بهشت باد.

مجریان تراست روانشاد مروارید گیو

پروین امانت مزده - مینا سروش - دکتر خسرو جمشیدی - شاپور گیو - مهربان امانت - دکتر فرهنگ سروش

بدینوسیله درگذشت روانشاد ذلیخا دلگشا (جاویدان) را به خانواده دلگشا - جاویدان - مزدیسنی تسلیت گفته بقای عمر بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم .

روانش شاد و جایش در بهشت باد

مجریان تراست روانشاد مروارید گیو

پروین امانت مزده - مینا سروش - دکتر خسرو جمشیدی - شاپور گیو - مهربان امانت - دکتر فرهنگ سروش

بدینوسیله درگذشت روانشاد سروش کسری زاده را به خانواده کسری زاده - گیو - موبد تسلیت گفته بقای عمر بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم .

روانش شاد و جایش در بهشت باد

مجریان تراست روانشاد مروارید گیو

پروین امانت مزده - مینا سروش - دکتر خسرو جمشیدی - شاپور گیو - مهربان امانت - دکتر فرهنگ سروش

افزون بر خریدهای یاد شده برای مرکز تعدادی وسایل آشپزخانه از باقیمانده پول گهنبار خریداری شده که جمعا بمبلغ ۱۱۶۷/۵۸ میباشد.

با توجه به محدود بودن فضای آشپزخانه مرکز زرتشتیان جنوب کالیفرنیا و نیاز بهره برداری از محوطه کنار آشپزخانه انجمن مدیران دوره هفدهم تصویب نمودند که پس از دریافت مجوز این کار عملی گردد. آقای رستم کسروی با تلاش خود موفق به دریافت مجوز لوله کشی گاز و استفاده از این محوطه شدند. با همکاری ایشان و آقای گشتاسب دشتکی لوله کشی گاز انجام شد. تأیید نهی آن نیز از طرف نماینده شهرداری در تاریخ ۲۰۱۱/۴/۱ صادر شد.

برای نصب دو دستگاه گازو ظرفشویی بزرگ که از دهش گهنبار تامین شده بود آقایان پرویز دینیاری شریف آباد مهران دینیاری شریف آباد و اردشیر مهرشاهی همکاری داشته اند. برای نصب کاشی های این مکان نیز آقای منوچهر دهموید شریف آباد همکاری نموده اند. لازم به یاد آوری است که تمام همکیشان نامبرده به صورت داوطلبانه وبدون هیچگونه چشمداشت مادی همازوری نموده اند که اجر معنوی آنها را از اهورامزدا خواستاریم.

مقدار هزینه که توسط مرکز زرتشتیان پرداخت شده \$۴۵۸۱/۱۹ و وسایل خریداری شده از دهش گهنبار \$۱۱۶۷/۵۸ میباشد.

آیین پرسه های برگزار شده در تالار مروارید مرکز زرتشتیان کالیفرنیا:

آیین پرسه روانشاد مهربان دینیاری همایی



California Zoroastrian Center
8952 Hazard Ave,
Westminister, CA,92683

Non-Profit Org.
U.S. Postage
PAID
Permit No. 12300
Huntington Beach, CA
92647

Summer 2011
Issue No.158
www.czcjournal.org

CHEHRENAMA



This publication is printed with the help of donations from Morvarid Guiv Trust
Publication of California Zoroastrian Center

Editor's note:

Flashy bright photographs, bold eye catching titles, drama, comedy or violence is a fair portrait of mass media today. It seems in this fast pace world you have about 10 seconds to capture an audience. If you can't grab their attention in those 10 seconds you might as well forget about the article you have put time, effort, art and research into. No one will read it because it wasn't appealing enough in first glance.

I personally look for a publication to capture me, inspire me, educate me or make a lasting impression on me. Sadly such publications are few and far in between and I wonder if they even have mission and vision any more? Most editors will print any thing that will increase their profit. They have lost their purpose of informing and inspiring the public and turned their work into a competition for who can have the most outrageous information or picture. They don't have to state facts or back up their stories any more either. Bottom line is money and he who sells more copies wins at the end of the day.

While reflecting on this I thought about this journal, with the understanding, of course, that we are not commercial media. Southern California probably has the highest number of Zoroastrians outside of Iran and India and CZC is the center which produces this journal to reach this population. Does it reach its target audience? Does it inspire any one? Do enough people take time to read it? I don't know the answer but I do hear discussions that our journal costs too much to produce or perhaps there should be advertisements in it to off set the cost; change it from color to black and white to lower expenses. Or change the format to make it more entertaining to the public.

The purpose of this journal is to provide quality informative articles and educate the readers. I hope that is what you see here and I hope you are informed and inspired as you see a broad spectrum of writing from scholars, mothers, or teenagers on subjects that the Zoroastrian community would hopefully benefit from. Next time you pick up one of our issues or click on it on the internet if the title of the article does not "wow" you please read beyond it, you may just be pleasantly surprised.

*Ushta,
Fariba*

**EXCITING NEWS FOR CHEHRENAMA:
YOU CAN NOW DONATE ONLINE TO
ANY CZC PUBLICATIONS**

GO TO: www.czcjournal.org and on
the bottom of the page you will see the
following

Please consider donating to ChehreNama.*
Thank You.



* CZC will send you an IRS
accepted receipt for any amount
of donation. Donations to CZC are
TAX DEDUCTIBLE for personal and
business taxpayers.

Chehrenama's Email:

cninfo@czcjournal.org

Tel: (714) 893-4737

Fax: (866) 741-2365

CZC Publication's Website:

www.czcjournal.org

Editorial policy:

The opinions expressed in the articles we publish are those of the authors, and may or may not represent the views of the Editorial Board of Chehrenama, or the Board of Directors of CZC.

Internet: Ramin Shahriari
Cover Design: Roxana Kavooosi
Typesetting and Design:
Nusheen Goshtasbi

With apologies from Ms. Dina McIntyre please note the following correction in the "Asha" article from the previous issue (157): the date 467 AD for the Arab invasion of Iran is incorrect. Actually the first major defeat occurred in 636 AD when the General Rustam was killed in the battle of Qadisiyya. And the final battle of Nihavand was lost around 642 AD.

Vohu Manah- Second in the series of Amesha Spentas

Vohu Manah in the Gathas, Part One.



By: Dina McIntyre

In this, Part One, let us consider the meaning of the term vohu- manah-, based on how Zarathushtra uses it in the Gathas. In Part Two, we will look at the role that vohu manah plays in Zarathushtra's thought. Zarathushtra's understanding of manah- is not as limited as the meaning we traditionally, and culturally, ascribe to this word today. In order to explore Zarathushtra's intended meaning, I need to give you a little linguistic information. So please bear with me.

vohu-: Linguists generally agree that vohu- means 'good'. Taraporewala believes that it derives from an ancient root vah 'to love', and thus means a goodness that is an all embracing love¹. The comparative degree of vohu- is vahyah- 'more good'. And its superlative degree is vahishta- 'most good. Unfortunately, vahyah- and vahishta- are often translated as 'better' and 'best' which is (inaccurately) suggests a competitive quality, instead of degrees of goodness -- 'more-good' and 'most-good'.

manah-: Linguists are in minor disagreement over manah, translat-

ing it variously as 'mind', 'thinking', and 'thought'. Inslar in an insightful commentary, expresses the opinion (giving examples) that in the Gathic Avestan language, the same word often is used in three ways -- for the faculty, for its process, and for its object, and manah is one of these words.ⁱⁱ Thus: manah means 'mind' when used as faculty; 'thinking' when used as its process; and 'thought' when used as its object. This insight helps to reconcile the various translations of manah as 'mind', 'thinking', and 'thought'.

Inslar most often translates vohu manah as 'good thinking' the process -- a choice with which I agree, because it is this dynamic, evolving, aspect of manah from 'good' (vohu-), to 'more-good' (vahyah- Y30.3), to 'most-good' (vahishta- Y30.5), that is a key element of Zarathushtra's thought. Let us next consider how Zarathushtra uses vohu manah, to see if that sheds light on its meaning.

To some extent, we all are prisoners of the languages and cultures in which we have been raised. They

tend to condition our thinking, often unconsciously. Zarathushtra's language and culture were very different from ours. So to understand Zarathushtra's thought, we need to remove the spectacles of our linguistic and cultural conditioning and see it with fresh eyes.

In our cultures, 'mind' is associated with intellectual functions -- intelligence, the ability to reason, to analyze, to discern what is accurate or inaccurate, to judge, et cetera. Applying this mind-set to Zara-



thushtara's thought, there are those who contend that Zarathushtra valued 'intellect' above creativity, and emotions (such as love, friendship, compassion et cetera). This is not consistent with the evidence of the Gathas.

In our cultures, the 'heart' is associated with emotions, creativity, intuition, feelings, et cetera. But we now know through the discoveries of science, that the heart is nothing more than a pumping machine, responsible for pumping our blood through our bodies. The heart has nothing to do with emotions. Even when the heart pounds with love or fear, we know that it's muscles are merely responding to chemicals released into the blood stream by the brain.

It is the brain that governs such functions as logic, reason, judgment, accuracy, et cetera (intellectual functions). And it is also the brain that governs such functions as emotions, creativity, intuition, music, poetry et cetera (non-intellectual functions).

Zarathushtra may not have been aware of the functions of the brain as an organ. But the evidence of the Gathas establishes, that what Zarathushtra calls "the existence of mind" (Y28.2, Y43.3) is not limited to intellectual functions alone. 'The existence of mind' also includes such good functions as lovingkindness, friendship, generosity, compassion, creativity, insight, et cetera (non-intellectual functions), and their opposites as well. The distinction he makes is not between intellectual and non-intellectual functions, but between the good and wrongful use of all of the many functions that make up our conscious capabilities -- our minds. Let us consider the evidence:

Let us start with the opposite of 'good thinking'. To Zarathushtra, 'bad thinking' is ignorance, false understanding, wrong judgment and other intellectual functions, as well as fury, hatred and other emotional

functions. In Y30.6, an expression of the "worst thought" is "fury" -- an emotion ("...Since they chose the worst thought (manah-), they then rushed into fury, with which they have afflicted the world and mankind." Y30.6.

Zarathushtra tells us that in making our choices, we should reflect with a "clear mind" ("...Reflect with a clear mind -- man by man for himself -- upon the two choices of decision..." Y30.2). And how does he describe a person who makes the correct choice with this "clear mind"? He describes him as beneficent (" . . . and between these two, the beneficent have correctly chosen . . ."Y30.3). Beneficence means "...active goodness, kindness, charity; bounty springing from purity and goodness"ⁱⁱⁱ indicating that these non-intellectual functions -- goodness, kindness, generosity, the charity that is lovingkindness -- are involved in the judgment of the 'clear mind'. The conclusion that the meaning of good thinking includes good intellectual and non-intellectual functions is corroborated by ample evidence. Here are two examples:

We know that in Zarathushtra's thought, good thinking, vohu-manah-, means understanding the true order of things, (asha-). And we know that the asha in the existence of mind, includes all that is 'right', which in the Gathas includes such things as beneficence, solicitude, lovingkindness, goodness, friendship et cetera, (non-intellectual functions). So if good thinking means understanding the true order of things (asha-), then its meaning would have to include an understanding of such non-intellectual functions. This conclusion is corroborated by ample evidence. Here are two examples:

First example: According to Zarathushtra, the world is healed by good thinking, ("...Through good thinking (vohu-manah-) the Creator

of existence shall promote the true realization of what is most healing according to our wish." Y50.11). Intellectual functions (reason, logic, knowledge, good judgment et cetera) are indeed valuable and indispensable qualities for healing our world. But we cannot heal all the pain and grief in our world with intellect alone. It also takes solicitude (caring, lovingkindness), generosity, goodness, friendship, compassion, all that is good and right, -- all of which are a part of the meaning of the true (right) order of things in the existence of mind (asha-), and therefore are a part of the meaning of its comprehension, good thinking (vohu-manah-).

Second example: Zarathushtra's terms for paradise are "the best thinking" Y30.4 (once), "the House of Good Thinking" Y32.15 (once), and "the House of Song" Y45.8, Y50.4, Y51.15 (many times). 'House' is often used in the Gathas as a metaphor for a state of being. And "the best thinking", "the House of Good Thinking", and "the House of Song" describe the state of being that is Zarathushtra's notion of paradise. What characteristic of that state of being does "the House of Song" express? It is readily apparent that "song" involves creativity. It expresses and evokes emotions -- the kind of high generated by beau-



tiful music -- a sublime joy. Now the “best thinking”, “the House of Good Thinking”, and “the House of Song” are not three different ‘heavens’. These three terms describe Zarathushtra’s notion of one paradise -- one state of being which is the creative, joyful, existence that to Zarathushtra are a part of wisdom personified “the best thinking”, “the House of Good Thinking”.

It is not without interest that in composing the Gathas -- surely

an expression of good thinking

(vOHU- maNah-)

-- Zarathushtra himself unites such intellectual and non-intellectual functions.

The Gathas contain intellectual ideas of a high order. And they are composed in poetry, as songs, an exercise in creativity, evoking (good) emotions, and

often expressing feelings. Indeed, he describes his teachings as joyful. (“...which things are to be looked upon in joy throughout your days.” Y30.1). Joy, happiness, are a part of the true order of things (aCa-), and its comprehension, good thinking (vOHU- maNah-).

There is only one verse, Y31.12, in which Zarathushtra mentions ‘heart’ and ‘mind’ separately, but in tandem, which might lead our culturally conditioned minds to jump to the conclusion that to Zarathushtra the ‘heart’ represents emotions and

the ‘mind’ represents intellect. In Y31.12 Zarathushtra says “Therefore, one raises his voice in accord with both his heart and his mind [zeredaachaa mananghaachaa^{iv}], be he false-speaking or true-speaking, be he knowing or unknowing ...” Y31.12. Bartholomae, Insler, Humbach, Moulton, Taraporewala, and others, all translate zeredaachaa as ‘heart’. But none of these scholars (so far as I am aware) have discussed any cultural or idiomatic significance attached to the meaning of ‘heart’ in ancient Indo-Aryan cultures.

In ancient Egypt, the heart was thought to be the seat of intelligence and conscience. What was the ‘heart’ the seat of in Zarathushtra’s culture? We do not know. Opinions of his date span more than a thousand years. But the conclusion that ‘heart’ represents emotions, and ‘mind’ represents intellect, is contradicted by the very verse in which ‘heart’ and ‘mind’ appear together. “Therefore, one raises his voice in accord with both his heart [zeredaachaa] and his mind [mananghaachaa], be he false-speaking or true-speaking, be he knowing or unknowing ...” Y31.12. Here, ‘heart’ and ‘mind’ both refer to a person who speaks falsely and a person who speaks truly, a person who is knowing, as well as one who is unknowing. Now, accuracy or inaccuracy, and knowledge or ignorance, are not emotional functions. They are intellectual functions. So if ‘heart’ and ‘mind’ are both used in connection with these intellectual functions then Zarathushtra could not have associated ‘heart’ with emotions alone. This verse, therefore, contradicts the conclusion that to Zarathushtra the heart represents emotions, and the mind represents intellect.

You well may ask: If the brain generates intellectual and non-intellectual functions, does vOHU- maNah- exist outside of the human brain? I cannot pretend to have a

certain answer. But let me suggest a possible one, based on the evidence of the Gathas.

There is no dispute that the brain is mortal. But we know from the Gathas that ameretat- which means ‘non-deathness’, is an attribute that Mazda presently has, and that man is capable of attaining. This means that Mazda (presently) and man (potentially) has an existence that is not bound by mortality. So if a good mind vohu- manah- is an attribute of a life force that is not bound by mortality, then to Zarathushtra, vohu- manah- would have to have an existence independent of the human brain, which is mortal.

I speculate that perhaps the brain is like a lens, one of the physical media through which our minds experience reality. I am inclined to think (based on what I see in the Gathas) that each life form enters this world with a material shell (body) which is like a set of tools which enable the experiences that the person needs to live through, as part of the process of spiritual growth. The fact that one person has a specific tool (like intelligence) does not make him superior or more worthwhile than a person who has a different set of tools (like mental retardation, or schizophrenia). These tools have nothing to do with that person’s intrinsic worth or value. They simply enable experience-based growth. Even what we do with the tools is just a process. If we use these tools to make ‘wrong’ or ‘bad’ choices, we reap what we sow, as part of an educational process that increases understanding and promotes spiritual growth. If we use these tools to make good choices, we reap what we sow, which reinforces our good preferences, which also increases understanding, and promotes spiritual growth. This is why, in discussing the law of consequences (that we reap what we sow), Zarathushtra tells us that it distributes ‘the good’ (Y31.19, Y47.6), and ‘satisfaction’

d
nking





(Y31.3, Y51.9) to both factions.

Zarathushtra's thought enjoys many similarities with other religions. And also some differences. It is important to be aware of the differences, not to condemn other religious beliefs, but in order to understand Zarathushtra's thought.

Those religions which urge us to set aside the 'mind' and go with the 'heart' are quite different from Zarathushtra's thought. He does not condemn the intellect. Indeed, intellect and knowledge are part of the nature of the Divine which he calls mazda (Wisdom personified). Intellect and the acquisition of knowledge are also indispensable aspects of the path to the Divine. This is corroborated by a later text in the Younger Avestan language which Mills identifies as Avestan Fragment III, which states: "All good thoughts [vohu-manah-], and all good words, and all good deeds are thought, spoken, and done with intelligence, and all evil thoughts, and words, and deeds are thought, and spoken, and done with folly."^v

Nor does Zarathushtra condemn the good emotions and creativity. Indeed, love, generosity, compassion, friendship, et cetera, are also

of things in the existences of matter and mind).

Those religions which see 'mind' and "spirituality" as antithetical, are also quite different from Zarathushtra's thought. He uses the "best thinking" (Y30.4) and the "House of Good Thinking" (Y32.15) to refer to the ultimate spiritual state of being which is paradise. Indeed, in the very structure of his language, 'mind' and 'spirituality' -- far from being antithetical -- share a common genesis. And in his poetry, they are equated.

In conclusion: Based on the ways in which Zarathushtra uses the term vohu-manah-, its meaning includes the entire spectrum of conscious capabilities -- intellect, reason, logic, judgment, lovingkindness, friendship, generosity, compassion, creativity, music, poetry, spirituality -- all committed to goodness.

I do not know of any one English word that accurately captures the meaning of manah. The closest English equivalents are probably 'mind', 'thinking', 'thought'. But when we read these words in a quotation from the Gathas, we need to remember that in Zarathushtra's view, they in-

clude, not just the intellect, but the full spectrum of all of our abstract capabilities -- the existence of mind.

* * * * *

part of the nature of the Divine, and also are an indispensable part of the path to the Divine. In his vision,

ⁱTaraporewala, The Divine Songs of Zarathushtra, (Hukhta Foundation reprint, 1993) in his introductory essay at page (9).

ⁱⁱSee Insler, The Gathas of Zarathushtra, (E.J.Brill, 1975), page 118.

ⁱⁱⁱWebster's International Dictionary (1956 International Ed).

^{iv}The form of these words zere-daachaa mananghaachaa merely reflects the instrumental singular case -- 'with-heart, with-mind' -- and the chaa tacked on at the end of each word, simply means 'and'.

^v Mills translation in Sacred Books of the East, Vol. 31, page 390.

Dina G. McIntyre, is a Zoroastrian who was born in India and came to the United States to attend college. She received a Bachelor of Science degree from Carnegie Mellon University (then Carnegie Institute of Technology), and a law degree from the University of Pittsburgh, School of Law. Dina has practiced law in the United States since 1964. She has two sons who also are practicing lawyers. Prior to her retirement she was a member of the bar of all federal and state courts in Pennsylvania, as well as the United States Supreme Court. She has been a student of the teachings of Zarathushtra since the early 1980s, and was the Editor of a 12 lesson course on the Gathas called An Introduction to the Gathas of Zarathushtra, which she distributed world-wide in 1989-90. She has lectured on the teachings of Zarathushtra at various conferences and seminars in the United States, Canada, England, India, Venezuela, and at the World Parliament of Religions in 1993. Her writings on the teachings of Zarathushtra have appeared in various Zarathushti Journals and on www.zarathushtra.com



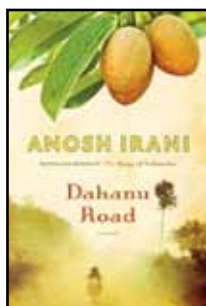
Two Book Reviews



**By: Dr. Farah Mahrukh
Coomi Shroff**

**Dahanu Road (2010).
Doubleday Canada**
A novel by: Anosh Irani

Our family recently spent a few days in Dahanu with Parsi/Irani chickoo farmers so this book's title easily grabbed my attention. This story is about 3 generations of Zarthustis who



live in Dahanu—a farming community near Mumbai, India. We learn about their exodus from Iran due to cruel social conditions for Zarthustis and feel the hurt of Vamog, Shapur's father who was beaten and shamed, simply for being Zarthusti. Shapur and his grandson Zairos are the main characters. The tension builds around events of the past and current conflicts, showing the connections between time and the truth that some things just don't change (fast).

Many parallels exist between grandfather and grandson and Shapur and Zairos are close to each other. Zairos is the sole inheritor of the large farm that his once proud and tall grandfather oversaw. Both characters are painted in gray shades; we see their underbellies and their virtues. Zairos is a young man who has not known the suffering

of his grandfather, born into privilege. When a suicide of a Worli farm hand occurs, he starts to grow in unpredictable ways. The author prys open a window into Worli life—its richness, oppression and pain.

The book covers tragic events and issues—murders, mass killings, beatings, betrayals, sexual abuse, violence against women, castism, untouchability and more.

The climax slowly builds and at the very end of the story the pieces of the puzzle are put together. I found myself in tears and as I thought more about the fate of one of the women characters. I couldn't help but think that her story is being retold myriad times all over the world. The ending was haunting for me, as I recollected all the clues that Irani had provided throughout the book, foreshadowing the terror to come.

Anosh Irani is an up and coming Zarthusti writer. We are very lucky to have him here in Vancouver. I am looking forward to reading more of his work!

**The Space Between Us
(2005). HarperCollins.**
By Thrity Umriger

Thrity Umriger's writing is spell-binding. I could not put this novel down. It is the story of Bima, a maid, and her Parsi employer, Sera, in Mumbai. The story begins when both of the women are grandmothers and moves between each of their earlier lives and the current day. While both women experience harsh realities, Sera's economic privilege shields her from many of the brutal difficulties that Bima goes through.

Sera is beaten regularly by her husband Firoz and covers her bruises and pain their entire marriage. The one time Sera runs away from both the violence of her husband and the cruelty of her mother-in-law, her father-in-law begs her to return, thinking that she'll be happy if her and Firoz live in their own home, and purchases one for them. Bima never has such privilege and yet, displays a remarkable strength and resilience. There is a hidden tie that binds the

two women and the tension on this topic builds throughout the story, ending on a somewhat tragic yet hopeful tone.

Umriger, like other Parsi writers such as Rohinton Mistry and Bapsi Sidhwa, is unafraid of exposing difficult social issues such as violence against women, cruelty within the extended family, menstrual taboos and more. Some within the Parsi community say that taking up these topics makes us look bad to the outside world and decry their writing. Others find this work bold as it uncovers issues that are usually taboo.

I am a keen reader of fiction by Parsis and encourage us to write about our own realities, to be our own experts. I encourage us to have discussions about these difficult topics, within the community. Insider writers like Umriger have insight that is invaluable. This novel, like others, has enriched my understanding of Parsi life. Is the space between women's experiences of the world great or small? That is one of the questions raised by this beautifully composed novel. I encourage others to read it.

Farah Mahrukh Coomi Shroff, PhD, teaches at the University of British Columbia's Medical School in the field of public health. Her research and writing are focused on social justice approaches to health and holism and health. She is also carrying out a study of elder Zarthusti women's oral herstories. A voracious reader of Zarthusti literature, she is keen to support writing by and about our community.

Farah Mahrukh Coomi Shroff, PhD, teaches at the University of British Columbia's Medical School in the field of public health. Her research and writing are focused on social justice approaches to health and holism and health. She is also carrying out a study of elder Zarthusti women's oral herstories. A voracious reader of Zarthusti literature, she is keen to support writing by and about our community.



Sufism & Zoroastrianism



By: Dr Kambiz Sakhai

Sufism and Zoroastrianism have common characteristics that separate them from Islam and Abrahamic religions in general. For example, none of these two world views believes in a God who is worshipped just because he is powerful.

Sufism is a cosmocentric worldview. It believes that god or ultimate reality resides within the world itself and not beyond it. Everyone is potentially capable of becoming the god if s/he recognizes the divine core that is hidden within him or her. Sufism does not believe in a god who

resides outside the world; a god that has created the world out of nothing; a god who is worshipped because he has power. The god of the Sufi resides in human beings, the birds, the rivers, or the beautiful flowers. The messengers of this god is not Gabriel but the singing birds, the humming rivers, the smiling flowers, and most important of all the loving human beings.

Zoroastrianism believes in the unity of the world and the ultimate

blind faith is a shaky ground for true convictions. Sufism believes that blind faith has to be replaced with personal experience that is the only thing that can provide a solid foundation for our convictions. Zoroastrianism, on the other hand, considers the criteria for evaluating the validity claims to consist of a passion for the truth, sincerity, and justice. It takes serious only those beliefs that are rationally defended by honest people who have the courage to fight

“ Sufism is a cosmocentric worldview. It believes that god or ultimate reality resides within the world itself and not beyond it. Everyone is potentially capable of becoming the god if s/he recognizes the divine core that is hidden within him or her. ”



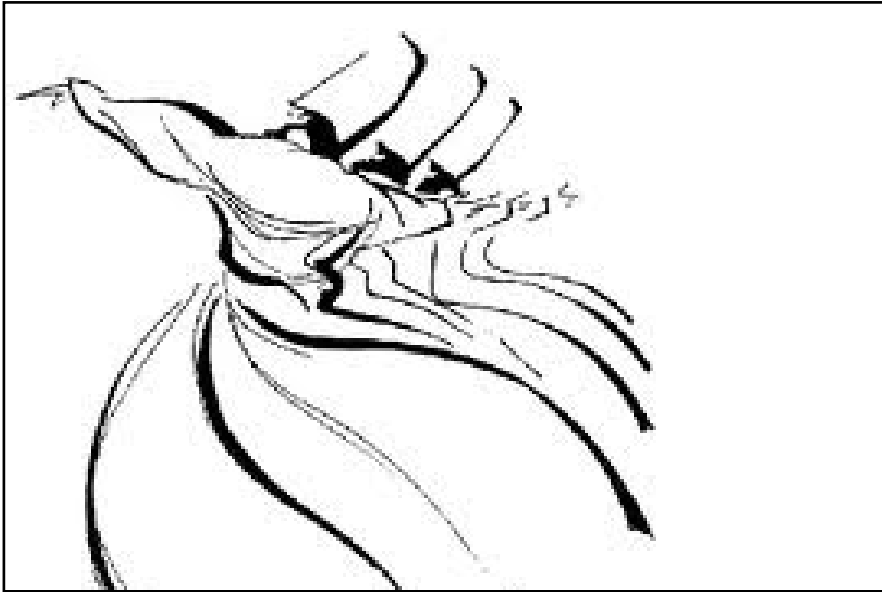
reality as well. Ahura Mazda lives in the world and not beyond it. Material reality is the body of Ahura Mazda that has to be protected from death and destruction and should not be polluted that is used in a merely instrumental manner. Thus, Ahura Mazda, the world, and human beings are allies in their struggle for the protection of the environment and promotion of life and happiness.

Both worldviews believe that

for them. Neither Sufi nor Zoroastrian believe that their faith could be justified by reference to the holy book or the authority of the prophet or even the God. Sufi requires direct personal experience and Zoroastrian needs rational proof, truthfulness, and correspondence with just norms that are rationally agreed upon.

There are, however, differences between Sufism and Zoroastrian world views and the ways of life that result from them. Sufism, for example, considers the world, reason, and our senses a distraction and recommends flight from the world, silencing our senses, and stopping our thoughts as means of achieving freedom, self determination, and unification with the divine. Zoroastrianism, on the contrary, considers the world an arena in which the struggle between life and death, freedom and





bondage, and truth and deception is going on. Human beings are morally obligated to fight against death, bondage, and deception. Their moral obligation to participate in this struggle, however, can not be based on blind faith or sheer force. Zoroastrians are considered free agents and part of their moral obligation consists of the duty to defend their choice in a rational manner. Thus, rationality and self determination are interwoven with the life affirming dimension of Zoroastrianism.

For Sufism, the path that leads to the goal of discovering the god that is hidden within us goes through mystical flight from the world. This, as we said, requires us to shut ourselves off from the world by silencing our senses and even stopping our thought processes, at least the instrumental and strategic forms of thought, in order to become capable of hearing the voice of the divinity from within ourselves.

Zoroastrian worldview, on the other hand, is different from Sufism in this regard. Unlike Sufism Zoroastrian thought does not require us to escape from the material world, get rid of our senses, and free ourselves from our reason in order to reach the divine core of reality. It commands us to defend the material world, humanity, and life against the forces

that are trying to destroy them. Zoroastrians not only are not required to escape from the world but it is mandatory for them to celebrate the life on the earth. Living a happy life and experiencing joy is not only not a sign of decadence but depicts the outlines of a pious life conduct for a follower of Zoroaster. Reason is equally appreciated as the main weapon in the struggle for the eradication of the evil. Zoroastrianism is active and revolutionary besides being life affirming and rational. Liberation, emancipation, and unification with the ultimate reality, according to Zoroastrianism, could not be brought about by passive acceptance of the status quo and/or expression of ones dissatisfaction through flight from the world. Thus, it requires the believers to actively participate in the struggle for the overthrow of

the situations that require exploitation, oppression, and the pollution of the environment.

Kambiz Sakhai was born in Tehran Iran. He moved to Italy as a teenager where he continued his studies in Sociology and Rogerian Psychotherapist at the University of Rome, Italy. He continued at New York's Columbia University, receiving two PhD's. in Iranian cultural history and Clinical psychology. The areas in which Dr. Sakhai has conducted research include: Medieval Islamic and Zoroastrian Thought, Anti-Islamic trends of thought in Sufism, radical social and political philosophy, and sociology and psychoanalysis of religion.. The common theme of his work is the analysis of the revolutionary theory and practice, and emancipatory struggles of the poor and powerless people of the world over the centuries. Dr. Sakhai is a professor at San Francisco's New College of California, in the School of Graduate Psychology. He has written a book comparing and contrasting Zoroastrianism with Islam and Sufism and has a number of articles online.



The Challenging Role of Parents



By: Saghar Behroozi

Parenting, one of the most important roles in society, is facing increasingly new challenges. Children, teens, and youth are also facing many challenges in today's world. A compatible marriage, parents' self concept, existence of a good support system, religious and cultural effects, environmental factors, updated knowledge of parenting, effects of electronics, knowledge of normal biological and developmental growth, sufficient freedom to make choices from an early age, identifying & developing the highest potential within each person, economic demand, and social/personal development of each child are amongst factors challenging the role of today's parents.

Without doubt a good marriage is the building block of good parenting. In a marriage, common goal, pursuit of personal goals and career opportunities, good communication, good conflict resolution skills, and existence of true happiness despite differences in opinions, affects the dynamics of child rearing. Another

very important factor in good parenting is parents' self identity. A large number of Iranian parents who migrated during the past 32 years, still struggle with their self identity. As children in Iran, these parents were brought up in the same house, same neighborhood, with the same friends, and same class mates from first grade to higher education. Jobs were stable, and the surrounding environment encouraged the same cultural/religious value system. However, we are at a different era, seeking a new balance and stability in an economically unstable world. As individuals, parents have to look within their inner self, accept the past, learn from it, forgive when necessary and become internally free so that with persistence and hard work, one can move forward in life & pursuit of happiness.

When the first child is born, everything in the household changes drastically, including the parents' relationship.

Suddenly, each parent wants to bring up the child according to their own upbringing and if there is a major difference, the child can become a source of power struggle. Therefore, it is important for the parents to talk about how they want to bring up their children from every aspect including edu-

cation, religion and culture. Reading books, attending seminars, talking to other parents are good sources of information. Discipline with positive reinforcement and setting boundaries are necessary from an early age. Upbringing of the children with balanced social and personal skills is absolutely necessary. It is a fact that, any person including a child needs some control in his/her life and the choices they make. From an early age parents should allow and guide the children to make their own choices when appropriate and learn from the consequence. Another parenting challenge is that, children of the same parents can have totally different personalities and needs and considering the developmental milestones, making it hard for parents to meet the needs specific to each child. Children should be brought up to explore their potentials and interests and follow their own goals and dreams, not parents'.



Another milestone in a child's life is when he/she attends Kindergarten. For the first time, the child spends more time in an environment other than the home. This is an opportunity to interact with a mini society in a controlled environment away from parents. By fifth grade children should have minor chores around the house and be an active member of the household in all aspects. Each child is special in his/her own way and comparison to other children should be avoided. Learning music to any degree is essential in a child's life. The musical skills will allow for unlimited creativity and has its own lifetime therapeutic effect. Exposure to sports, especially team sports is necessary to improve team skills. Children should be exposed to sports to find their own passion and be able to enjoy it every time. Mental games such as chess and backgammon are part of our culture which can build up lifelong strategy skills applicable to any profession or setting. A good support system is essential in the life of a family and their children. In the US, our neighbors, co-workers, friends, and Zoroastrian community members have replaced the close family network in Iran. Having a consistent number of friends before entering the middle school is highly recommended

By the time children enter middle school, they are ready to become more independent and accept responsibility over their actions. However, for the first time children can be reached at home in the privacy of their room via a cell phone or computer without parents' awareness. The physical protection of the home is removed, the parents are bypassed, and direct face to face social interaction is compromised forever. Social networks allow teens to reach any site and any person at any time in the world and vice versa. These networks also allow creation of a virtual world and imaginary person competing with the real life survival



skills. There is no question that increasing number of hours in front of TV, video games, and computers has compromised the creativity potential of the children and youth. The key words in building a healthy economy in the US are: the power of creativity and the rise of the completely new job positions. Lack of sleep amongst teens due to text messaging and internet usage, is a growing problem leading to a high prevalence of depression in teens and youth. The classes become increasingly difficult with the internet as one of the major teaching tools, compromising direct teacher-student interaction. Probably the most prevalent complaint of the middle school student is that, parents don't have time for them and won't make the effort to understand them. This is the time when parents need to make the extra effort to educate themselves about their teen's natural growth, remain calm and patient, and equip themselves with tools to keep the channels of communication open. Teens undergo a great degree of biological changes

which needs to be recognized by the parents and educators. Having a consistent group of friends with the same values is essential in resisting peer pressure at this age. According to the middle school counselors, during this time, setting boundaries with empathy is one of the most effective tools in guiding teens in making better choices and becoming responsible adults.

It is always exciting to enter high school, a mini society with even more freedom to interact with others and inherent in it, the need for making more difficult choices and accepting responsibility for all of self actions. One of the most important factors in the success of students in high school is having good organizational skills in school work and daily life. By this time teens should have regular chores around the house and take care of their own basic needs such as laundry, cleaning their room, and even cooking/preparing basic food. Parents need to think ahead about the acceptable boundaries



for when teens start to drive and be able to reinforce them. Compared to 5-10 years ago, today's teens have to endure a greater degree of pressure in all aspects of life: friends, classrooms, environmental challenges, number and complexity of choices, electronics knowledge update, job finding and more. The importance of community service cannot be emphasized enough. This is where teens have an opportunity to grow and learn to function in the society and learn to abide by the rules set by others.

The positive effects of the culture and religion on the growth of the children have been proven by many experts. Attending cultural and religious events and classes, builds the sense of self identity in children from an early age leading to self confidence and better knowledge about the world. This will also allow children to better express their religious/cultural beliefs at school and later in the society. Today's parents are faced with the need to educate themselves, teach their children, and role model the teachings. This is a new phenomenon: the new environment is no longer promoting Persian culture or Zoroastrianism, unless extra effort is dedicated to this cause. The religious and cultural teachings should have carryover from the weekend classes to home during the week. Inspirational instructors with sufficient teaching skills and knowl-

edge should be given the opportunity to educate. Meanwhile, more youth should be taught to take over such important roles as Mobeds, religious class instructors and assistants, public speakers, leadership positions, and cultural event organizers. No matter how knowledgeable our children are, unless knowledge is applied in everyday life, it will have no practical use and may be lost.

The world around us is changing at an unprecedented speed maybe, too fast for the normal development of body and brain during growing ages and beyond. In the course of evolution, human beings have evolved to be social beings and interact closely with nature. Both of the named factors have been compromised by the increasing use of electronics in every aspect of life, leading us to believe we need to be constantly searching for a new balance in life based on our needs. By setting appropriate boundaries during different stages of growth and development and exposing children to different opportunities, parents can help children to identify their strengths and potential. By allowing children to make their own choices (when appropriate), make mistakes, experience the consequences, and formulate a solution, parents will instill lifelong skills such as sense of responsibility. The sooner this is done in a child's life, the smaller the mistake, the smaller the consequence.

Children need more opportunity to learn outside family and school life, they need to become part of a community and be actively involved in giving back to their community. By building a good infrastructure within the Zoroastrian community, the children and youth can learn to apply their knowledge (including cultural and religious knowledge) in a safe and supportive environment. This requires identifying skills, specialized knowledge, interests within the community across all age groups. We also need to identify the current needs of our community members and use our existing knowledge and skills to meet these needs. This has multifold benefits: knowledge will flow from outside the community to within, the existing skills can provide for the growth and success of the community members without cost, a safe environment will be created which prepares the community members for better survival outside the community and in the world. And finally, we need to connect to the world as a community by volunteering and contributing to constructive progression of the world. No matter how perfect parents are, it takes a village to bring up a child. Concurrently, the building block of every society and country is the family unit, at the center of which, are the parents, who nourish the future generation of the world.

Saghar Javanshir-Behroozi is currently a practicing Physical Therapist at Texas Health Resources Presbyterian at Dallas. She obtained her B.S. in Kinesiology from UCLA and completed physical therapy school at University of California, San Francisco. Saghar Javanshir-Behroozi served on the board of the First North American Zoroastrian Youth Congress at Los Angeles. Presently, she is serving as the Vice President of Zoroastrian Association of North Texas and has great interest in developing youth programs within Zoroastrian communities.



The Fire Temple of Baku

By: Farroukh Aliev

In the Absheron peninsula of Azerbaijan, there are many places where the fire comes up from the underground. The earliest mentions of this phenomenon were noted by Priscus in 5th century, by Al-Ishtakri and Mas'udi in the 7th-10th centuries. Zoroastrians lived in the Transcaucasia from the Achaemenian times and worshiped these forever burning flames and built the fire temples. One of these temples is called Atashgah ("Place of Fire") and survives to our days in the Surakhane village, 15 km far from Baku.



Eternal fire

The History of Atashgah is rooted in the time of the Sassanid's, when Zoroastrianism was the dominant religion in this region. But in 643 there was the turning point: the territory of the Caucasus was invaded by the army of the Arab Caliphate, which brought Islam to this region. Fire temples fell into decay. Some Zoroastrians, who did not accept Islam, eventually had to go to India, where the history of the religion with fire for their symbol continued.

Part of the population of Transcaucasia remained as Zoroastrians some time after the Arabian invasion. Al-Ishtakri (10th century) wrote that not far from Baku (i.e., on the Absheron Peninsula) lived fire worshippers. This was confirmed by Moses Kalankatuatsi in his reference of the province of Bhagavan — "Fields of the gods" (i.e., Fire Gods), as well as archaeological data.

Centuries passed. In the middle ages, trade and the Silk Road connected Hindu merchants from the Punjabi city of Kangar with an abandoned Zoroastrian temple in Surakhane.



The guest room

So called balakhaneh is placed above the entrance of the complex of the temple Atashgah.

The temple complex consists of a pentagonal courtyard with a toothed outer wall and the entrance portal (balakhane, بالاخانه). In the centre of the courtyard stands a quadrangular rotunda which is the main fire temple, with the eternal fire inside. The ancient masters so carefully adjusted the amount of gas that the flame did

not fade during the fierce winds of the Caspian Sea and it was burning for hundreds of years with the same intensity.

Since the sixteenth century, Hindus travelled here on pilgrimage. The German traveller Kaempfer (Kämpfer), who visited Atashgah in 1683, mentioned that Hindus began to find the permanent settlements near the Fire Temple. The earliest constructions near the temple were stables, which were built in 1713.

During the 18th century, around the sanctuary there were chapels, cells and a caravanserai.

The central altar was built in the



Chahar-Taqi

Atashgah, view from balakhaneh. Above the arch chahar-taqi mounted stove of merchant Kanchanagar. Trident trishul is in the upper part.

Iranian architectural style of the Chahar-taqi (چهارطاقی, four arches facing the four corners of the earth). The altar has the trishul (trident) and an inscription in Sanskrit which are attributes of the Hindu religion. As it reads from the inscription adorned with a swastika, the altar was restored by means of the merchant Kanchanagar in 1866 of the Vikramaditya epoch (Indian chronology), i.e. in 1810 AD.

At the beginning of the 19th century, the Fire temple looks very



much like it does today. It con-



Fire Temple Atashgah with a “small” fire (at the left). In the background — the cells.

sisted of a central altar, guest rooms and 26 cells.

Above the entrance portal is arranged the traditional Absheron guest room —balakhaneh.



*The courtyard of the Fire Temple complex
At right is the balakhaneh*

In the cells of the walls are carved inscriptions of the Indian letters Nagrik, Devanagari and Gurmukhi. From the tablets with inscriptions of verses (“Shlokas”) it is clear that the Hindus used Atashgah as a temple of the Hindu goddess of fire Jvalaji. Also, at one of the plates there is an inscription in the Sikh Punjabi language.

According to de Chardin, the Fire



The Persian inscription

Temple in Surakhane during the 60’s period of the 17th century was visited by Zoroastrians. This confirms the Persian handwriting Naskh (نسخ) inscription over the entrance aperture of one of the cells, which speaks about the visit of Zoroastrians from Isfahan:

ātaši saf kešide hamčon dak

jeý be vāni reside tā bādak
sāl-e nav-e nozl mobārak bād goft
xāne šod ru *sombole sane-ye
hazār-o-sad-o-panjāh-o-haštom
Fire worshippers stand in line, like
naked (trees?)

Isfahani came from Vani to Badak
“Blessed the lavish New Year”, he
said

The house was built in the month of
Ear in 1158nd year.

The Nowroz in 1158 year of Zoro-

astrian Qadimi calendar corresponds to September 11th 1788 AD. Van is implied as the Shirvan region or Bhagavan. The word Badak is used as a diminutive of Badkubē— the name of Baku. (The name of Baku in the sources of the 17th and 18th centuries was Bad-e Kube. It was written as a Bad-e cubed). At the end of the reference is the constellation of Sombole (سمبل) which is Virgo, the sixth month of the Zoroastrian calendar and the modern Shahrivar (شهریور) month (August-September). In the name of the month the master mistakenly shifted the “l” and “h” at the end of the word. According to Zoroastrian Qadimi calendar New Year in 1745 AD was in August (now Iranian Zoroastrians use Fasli Calendar with Nowruz in March).

Very interesting is the use of words in the inscription “jeý” (“isfahani” —, “dak”, “sad” and the name of Baku — Van (Bhagavan) and others. Among the remaining inscriptions on the territory of Transcaucasia’s epigraphic monuments such words cannot be found. Perhaps words of this kind are stored in the language of Zoroastrians in Iran.

This inscription indicates that the Zoroastrians did not forget their fire temple, and through many centuries, continued to visit it, despite the fact that the temple was transformed into a Hindu temple.

According to 1767/68 records in the Punjab district, which included the shopping centre city of Multan, the number of Zoroastrians numbered 465 people. In the fortress of



Baku city is preserved a caravanserai called Multan. Perhaps the Zoroastrians of India also visited Baku. The English traveller James Bryce referred to this in 1876. He mentioned that the Parsis of Bombay provided a presence of their superintendent in Atashgah.

The Atashgah interested many prominent people who visited Absheron. Among them we can identify such people as Russian Tsar Alexander II, the orientalists Dorn and Berезin, writer Alexander Dumas père, chemist Mendeleev, artists Vereshchagin and Ivanov, and a French traveller Wieland.

At the beginning of the 20th century the English traveller A. Jackson visited Atashgah, and then he published a slightly different English translation of the Persian inscriptions (Jackson, From Constantinople, pp. 53, 54, picture 2, footnote 2):

A fire has been drawn up like the array of a mountain,
Who can reach up to its crest?
«May the New Year of the abode be blessed»

He said The house has become radiant (? lit light-spear) from it.

In 1855, with the development of oil and gas industries, there was built the first oil and gas plant, and natural lights began to weaken. In 1883 the last Hindu priest went to India.

Interesting information about Zoroastrian from Baku mentioned by Karaite Abraham Firkovich in his Abne Zikkaron. He wrote about his meeting in Darband in 1840 with fireworshiper from Baku. Russian officer mistakenly introduced the fireworshiper to Firkowicz as the “Bramin”. Firkowicz asked him: «Why do you worship fire?» Fireworshiper replied that they do not worship fire at all, but the Creator, which is not a person, but rather a “matter” (abstraction) called Q’rt’, and symbolized by fire. Term Q’rt’ (“kirdar”) means in Pahlavi and Zoroastrian Persian “one who does”,



Religious ceremony

Religious ceremony of Iranian Zoroastrians in Atashgah directed by Moobed Kurosh Niknam (مؤبد کوروش نیکنام).

“creator”.

In 1925, at the invitation of the Society for the Survey and Study of Azerbaijan, the famous Bombay Zoroastrian scholar and professor J. J. Modi visited the Azerbaijan Soviet Socialist Republic. Modi claimed that in the ancient Parsi texts there are references about fire temples on the shores of the Khazar (Caspian) Sea. It should be noted that Modi was unable to read the Persian inscription in the Atashgah and did not see in its architecture of Chahar-tags (چهارطاقی), a specific feature of a fire temple of the Sassanid period. He believed that the Atashgah was exclusively a Hindu temple, and the name of the village Surakhane translated as sho’le-khaneh (شعلهخانه, “House of fire balls”). During his visit to Baku, Modi spent his time on another surviving Zoroastrian temple — the so-called Maiden Tower (قلعه دختر, Giz galasi in Azeri Turkic), which he called Atashkade (آتشکده) and rightly considered one of the ancient temples of fire.

In 1975, after restoration work, the Atashgah was opened to the public as a branch of the State Historical and Architectural Museum “Shirvanshah’s Palace”. Fires are

burning again, and today the Atashgah is both a place of worship and a museum. Now it is one of the most visited monuments, enjoying great attention.

Except Surakhani in Absheron, in Baku there are so called Yanar Dag (“burning mountains”). G. Gmelin in 18th century mentioned the Atashgah in the Alov-Tawa (“Place of flame”), now it is in the city of Baku. Another half-ruined Fire Temple still remains near the village of Hinalug, albeit without the appropriate building. In the literature of the beginning of 19th century it is said that this temple is also visited by worshippers.



Akper Aliev was born in 1978 in Baku, Azerbaijan Republic in former USSR. Now living in Russia, he is a

Post graduate. In May 2005 he was converted to Mazdiyasni by Moobad Kamran Jamshidi from Anjuman-e Bozorg Bazgasht. After initiation he select Zoroastrian name Farroukh. He is a member of Russian Anjoman and admin of Russian Zoroastrian.



HUMILITY, UNITY IN COMMUNITY, & REASONS FOR RELIGION

By: Mobed Maneck Bhujwala



We all want peace and happiness in life. One reason for unhappiness is the Divisions within communities and the fighting between the different groups. One of the reasons for Divisions is the wrong use of Religion by people. And one of the reasons for the wrong use of religion is the lack of

Humility in people.

I decided to talk on the topic of “Humility, Unity and Reasons for Religion” because we see divisions within our Zarathushti community and divisions between and within other religious communities throughout the world.

REASONS FOR RELIGION:



All over the world and through a large part of human history, many of the fights and wars have been over perceived differences in religions and different interpretations of religions. For example, we

had different Christian groups fighting and killing each other, such as Catholics and Protestants, we still have different Muslim groups fighting and killing each other such as Shia and Sunnis, and within our own Zarathushti community we have conflict between different groups such as ultra-orthodox, orthodox, liberal and ultra-liberal, although we do not kill each other. Why is this?

The root of such conflicts seems to lie in people forgetting the real reasons for the founding of religions and forgetting the main teachings of the founder.

Religions are usually founded as a response to suffering in society, due to injustice, corruption, tyranny, oppression, and many other evils. In the Gathas of Asho Zarathushtra, we read how creation cries out to God for help to save it from suffering and God chooses Zarathushtra as the Savior.

Religion serves to fulfill a spiritual need in our material lives. It helps us to get closer to our inner essence, closer to our Creator.

The main teachings of religion are to make us aware of the reasons for suffering that we should avoid - Lying, greed, anger, neglect of duties towards others, jealousy, violence, etc., and to teach us the true sources of happiness - honest living, justice, contentment, compassion, charity, love for each other, etc.

Instead of focusing on the main teachings that are mostly common in all religions, we focus on the differences that we observe in the customs, rituals, and traditions of different religions and groups.

WHAT IS THE IMPORTANCE OF HUMILITY (TAVAZO IN PERSIAN):



We live on one small planet in one solar system.



There are many solar systems in our galaxy. There are many galaxies in our universe. And there are many universes according to latest science research. And, yet we often seem to think like we know a lot, whereas in fact we know very little.

It has been said by many spiritual leaders that our uncontrolled ego makes us think that our own opinions, interpretations, race, religion, country are superior to that of others. It is alright to be proud our community, race, country and religion. But, when we let that good pride or self-esteem, get carried away and lead us to put down other people then it becomes a problem. This is another reason for fighting within our Zarathushti community and between different religious communities.

In the Gathas, Zarathushtra talks about the virtue of humility and civility with reference to Aramaiti.

We have not personally talked to Ahuramazda, nor have we talked to Asho Zarathushtra, so how can we be so sure that our personal interpretation of our religion is the better one or the only true one? Same goes for Christians who have not talked to God or to Jesus Christ. How can some of them be so sure that people of other religions can only be saved if they believe that Christ is the only son of God? How can some Muslims be so sure that Mohammed is the last of the prophets?

If we are humble we would admit that we are not sure of many things, and we would be more open to listening with respect to other opinions and accepting the right of others without giving up our own preferences. Humility would avoid conflicts between groups and promote love and brotherhood that are the core teachings of religions.

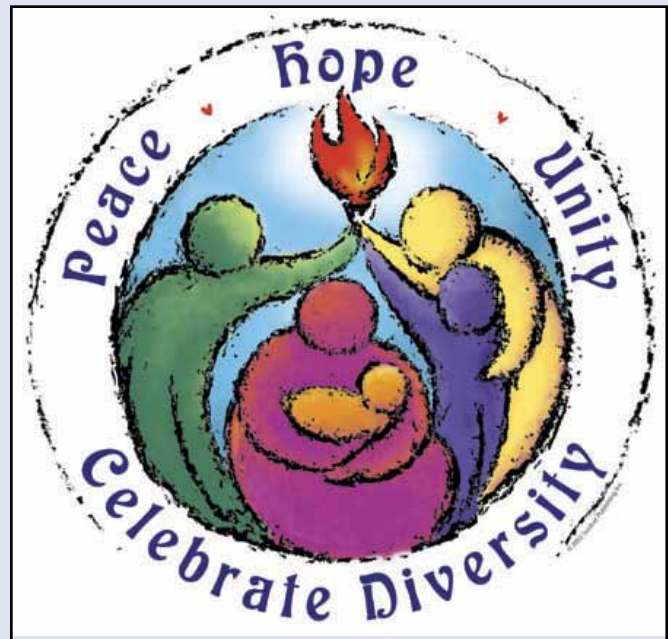
WHAT IS THE IMPORTANCE OF UNITY (ETTEHAD) IN PERSIAN)?

One of the main reasons for the fall of the great Persian Empire was the divisions between different leaders of different provinces, infighting, jealousies, etc. This has also been the downfall of other great empires in history.

Today, in our Zarathushti community we are often facing such divisions based on differences of opinions. Instead of a policy of Live and Let Live, where we live according to our preferred opinions but let others live according to their preferences, we sometimes get carried away in our arguments and discussions, and let our ego drive us to insult others, put others down, thus creating and increasing divisions. And sometimes we even go to court and waste our time and money on lawyers instead of on our community.

In Northern California we first had only one Zarathushti organization, but then, after Arbab Rostam Guiv

pledged a sum of money to buy a property for the community, a group of people started another organization and got control of the property. At one time the two



groups even went to court over a dispute on scheduling an event.

This is even more dangerous for our very small community. Our young people, who are already challenged to find partners in a small population, are faced with a further reduction of available partners due to the divisions in which parents group themselves.

So, in conclusion, I hope that we will all work to keep our small community united, with humility and by focusing on the real reasons and teachings of our religion. And I hope that we will extend that same reasoning to live in harmony with other religious communities.

Maneck Bhujwala was born in Bombay, India, to Navroji and Meherbai. He got his Bachelor in Engineering from India, and M.S. and M.B.A. in USA. He co-founded the Zoroastrian Association of California in Los Angeles in 1974, and Zarthushti Anjuman of Northern California in 1980. He currently works as a licensed real estate consultant, serves the community as a priest, and is Vice-President of the Greater Huntington Beach Interfaith Council. Maneck has contributed articles in FEZANA Journal and WZO's Hamazor magazine, and coordinated religion classes for adults. He also transliterates and translates the Shahnameh to English poetry form and distributes a page a month on the internet with Persian, Gujerati and English versions. Maneck lives with wife Mahrukh in Huntington Beach, and near their Attorney daughter Shehnaz who lives in L.A.



Ask Nahid

Dear Nahid,

What is the relationship of humans and animals in our religion?
Vesta Goshtasbi

Dear Vesta,

The relationship with animals in the Zoroastrian religion follows the same principles as our relationship with our fellow man: respect. Our religion teaches us to respect and protect other creatures that cohabit this Earth with us, as well as the environment that we all share. Our tolerance and understanding of how the earth provides for our sustenance is something we all have come to rely on and one which we must respect.

There are two ways to look at the relationship Zoroastrians have with animals. One is to address the common grounds that we reside in and the other is to address the nutritional value that they have come to provide us. In the times of Ancient Iran, all aspects of the life and death of an animal were cherished and honored. Many religious historians credit Zartosht with preventing and ceasing animal sacrifices when promoting his teachings.

Centuries ago, receiving nutritional protein from meat was a luxury. Farmers took care to raise their crops and livestock properly and with deep acknowledge of the environmental affects. They would attach importance and use to each and every aspect of the animal that had given its life for the family. While alive the wool of the lamb was used

to make Koshtis, the milk was used to nourish and feed the family, and in death that same animal provided nourishment and even protection by use of the skin against harsh climates.

It is obvious that many of us no longer live this lifestyle. However, out of respect and honor for the animals that would provide that nutrition and function, Zoroastrians would (and still do) refrain from eating and cooking meat four days out of the month: Bahman, Mah, Gosh, and Ram. These days are called Na-Bor, which translates to “do not cut.” On these days we refrain from the consumption of meats as a simple reminder of respect to those creatures that have lived to sustain and nourish us.

Not only do we look to animals for nutrition but we also look to them for protection and companionship. Zoroastrians were well known for their treatment of animals, especially dogs. In the Avesta (Vendidad) we also see that the bridge to heaven (Pole Chinvad) is perceived to be guarded by dogs. From conversations with a few religious scholars I have learned that dogs even played a part in death rites and rituals from ancient times. It was thought that, as a dog’s senses are more acute than that of a human’s, the creature would be able to guard off demons with their look and to ensure that a person was in fact dead. This was called Sag-Deed, which means “dog sight”. These rituals were deemed essential in a time where medical practices were much simpler and uncertain.

In many parts of the Gathas, there

are references made to our environment and our interaction with the living world around us. The overall themes of these passages are that it is our duty, as intelligent beings to protect and promote animals and all living organisms. We are taught to progress our environment and protect it from harm. So not only do we respect those creatures around us who walk, talk, and think like we do; but we also respect and promote those lesser known creatures who exist all around us.



Nahid Dashtaki completed her master's in both Dispute Resolution and Public Policy from Pepperdine University in 2010. She received two Bachelor of Science degrees in International Relations and Comparative Literature from the University of California, Irvine. She has extensive international work experience in the Middle East and Asia. Nahid currently works as an Associate Ombudsman with the Los Angeles World Airports while also serving as the Assistant Secretary for FEZANA.



ZOROASTRIAN COMMUNITY OF KARACHI-PART 2

By: David Knaute

An example of the Zoroastrian's concern for the environment is their tradition to never enter a river, to wash in it or pollute it in any way – purity of nature is seen as the greatest good. And as care for both the material and spiritual aspects of their existence is a religious duty, their life needs

to exhibit simplicity, selflessness, charity and of course purity. Purity of the body leads to purity of the mind. Thus spoke Zarathustra at the dawn of civilization some 3000 years ago:

“Aevo Pantao, yo Ashae” (One alone is the path and that is the path of purity)

“Mashiao Aipi Zanthen Vahishta” (Purity is the best way for man from his birth onwards)

But while Zoroastrian purity laws are comprehensive, they are now largely neglected by contemporary urban dwellers: what respect is shown to Mother Earth in an environment such as Karachi? As rightly put by the Zoroastrian writer Shahin Bakhradnia, the mantra of good thoughts, good words and good deeds is the way to be truly fulfilled Zoroastrians and is also the means to get there. This is how to make the conscious choice of the path of Asha – purity/righteousness – which leads towards such a saintly state of being.

Shahin added: “I say saintly advisedly, because quite frankly anyone claiming to have already achieved this state of purity in thought and word and deed must indeed be out of the ordinary and already in a state of sanctitude or merely be extremely arrogant”. Since my arrival in Karachi, I have met a number of Parsis who humbly confirmed that indeed, this is not an easy claim. Ben Harfer, a Parsi who married a Muslim man, told me that even though she renounced to her faith, she is still striv-

ing to follow good words, good thoughts, good deeds. Thrity, another Parsi from Karachi, said that she sometimes goes and prays not in the temple but near noble trees, or by the sea on Hava Roj, the monthly day of water, since all elements are created by Ahura Mazda. Her niece's daughter is also called Hava – water in Persian.

I also went to Sandspit, the only preserved coastline in the region of Karachi, a place of wilderness, where Aban Marker Kabraji, now head of IUCN for Asia, has



initiated a project for the conservation of endangered Green Turtle population. At her side, her sister Meher explained to me how Parsis plant a tree to celebrate the birth of a new family member and for weddings they used to plant a mango tree, but now they content themselves with a symbolic branch. Parsis are brought up with the need to have a garden for greenery, flower, trees, fruits, and all gardens have coconuts which are used in rituals. Traditionally, even before planting a seedling in the earth, man held the plant in both hands and slowly turned to the four directions, offering the plant to sun and shadow, wind and rain, moonlight and the birds and animals. The words recited were “Nemo Ve Urvaro, Mazdadathe Ashone”, “Homage to you O' Good and sacred plant created by Mazda” and were followed by the Ashem Vohu prayer. Mrs Parakh, headmaster of a Parsi school in Karachi, is proud of the vital teacher-pupil rapport in her school: ‘We inculcate in our students the importance of ‘going green’. It's not just the histo-



ricity of the institution that the children are conscious of, they're cognizant of the environment as well. Since they're aware, they can't vandalise.'

With this philosophy in mind, people should neither speak badly, nor behave badly in society. Aban Marker Kabraji, interviewed in 2006 by Sahar Ali of the Pakistani online newspaper Newsline, stressed how important it is to "work on the premise that people are basically of good will and want to make things better. Because if you start with a suspicion that people are mala fide-intentioned, you will get nowhere. Start with the assumption that you can trust people, and people rise to that expectation". However, within the Pakistani society, Parsis often face conflicting situations. How can one react to cultural clashes when the basis for one's religion is tolerance? Among Parsis, for instance, animals are treated well, especially dogs, which severely contrasts with the rest of society. Zoroastrians maintain that no harm should be perpetrated against animals and condemn the cult of haoma, that includes the sacrifice of the bull, the most sacred animal and in general, Humans have been given the responsibility to fight anything that is detrimental to the purpose of creation, because all are interconnected to each other. Some situations may, therefore, become unbearable.

Many Parsis reject, for instance, the unnecessary suffering resulting from some festivals, when animals are brutally slaughtered in the streets of Karachi. Ardeshi Cowasjee wonders: "We have two meatless days a week in this country which can only denote a lack of livestock: does it make sense that over the span of three days each year, in one city alone over a million prime breeding stock is slaughtered [...] as an exhibition of wealth coupled with vulgarity? [...] Not only does the blood and gore further choke our already choked gutters, but the muck is carried into the sea surrounding Karachi which is already calculated to be around 90 percent pure sewage".

In terms of environmental damage, tolerance also has its limits. The truth is, as in other developing countries, Pakistan suffers very much from a lack of education. Commoners have heard about climate change but do not know its causes. For them the main aim remains survival. However, what many of us know is that climate change will intensify weather patterns and these will become more and more dramatic. What cities and countries have to be prepared for is years of drought, or years of floods. You cannot count on what is going to happen anymore, as the whole atmosphere is now in a state of instability. What Karachi should brace itself for is massive floods. There could even be tsunamis which the population is totally unprepared for. For Aban Marker Kabraji, "this is ridiculous because I live in a city like Bangkok which gets monsoonal rains continuously, but has a phenom-

enally good drainage system. So the problem is not that the knowledge is not there. Our infrastructure is abysmal. And it's abysmal because of bad governance. Our infrastructure is of poor quality, and there is obviously no accountability".

Karachi has already grown far too large and is drowning in its own effluent and pollution. Law and order problems increase proportionately to the population, and with the increasing discrepancy between the haves and the have-nots. The Quran however states that human habitations must not be made too large, and a new, separate habitation must be established when one has expanded to the extent that people no longer recognise one another. Meanwhile, in a special report on world megacities, published by IEEE Spectrum – one of the world's largest professional technology association -, Karachi was named twice. First, as it had by far the worst pm10 problem in 1999 – the last year for which complete data was available. The situation has surely grown far more serious since then. Particulate matter smaller than 10 micrometers in diameter (pm10) is the most dangerous to human health, because it can pass through the nose and throat and enter the lungs — leading to asthma, lung cancer, cardiovascular problems, and premature death. In the same report, one graph which showed the slum populations. It ranked Pakistan as having the fifth largest slum population, way behind China and India in numbers. However, 74% of urban dwellers in Pakistan live in slums as opposed to 56% in India and 38% in China. In the National Geographic magazine, an author said that in Asia, Karachi's Orangi Township had surpassed Dharvi, in Mumbai, as being the largest slum in Asia...

Ardeshi Cowasjee, who gathered these figures, has been a constant advocate for better environmental policies in his municipality. He proclaims that "we are all acutely aware that when the government of [the province of] Sindh and its administration (or for that matter any government and administration of Pakistan) wishes to actually do something – naturally not for the good of the people but to achieve their own ends via their own means – they can do it, and do it rather effectively".

Nevertheless, Karachi's transport system, a matter of great havoc in the city, has been in a mess since the late 1970s. The present problems at hand are so critical that the 'do-nothing option' which has prevailed, is no longer an option. Ardeshi Cowasjee suggests that unless the government takes concrete steps to enforce traffic discipline, to implement the driving rules, and to remove road friction (such as illegal parking, loading and unloading of vehicles, encroachments), Karachi is opting for disaster in the near future. While the population explosion pressure and the escalating transport problems all point to a mass transport system as the solution, those who run this city go for the construction of mega-projects such



as underpasses, overpasses and elevated expressways despite experts, including architects, engineers, planners and advocacy groups rejecting these projects on environmental grounds.

Ardeshi Cowasjee also explains how in mid-2006, a Dubai-based developer, Limitless of Dubai World, sold a hare-brained scheme, Sugarland City, to the prime minister Shaukat Aziz, whose stated intent was to convert Karachi into a 'world-class city'. The project envisaged the transformation of some 65,000-plus acres of land into "the most exciting 21st century urban quarter in the world". Concerned citizens and civil society groups in the city reacted strongly to this takeover of the coastline and the promotion of a grandiose project totally unrelated to the realities of life in Karachi. Adverse news items, letters to the editor, seminars and public statements by politicians, demonstrations by affected fishermen, and court cases by beach-hut owners began to multiply the following year. A coalition of these protestors was formed, called Dharti (sacred land), whose aim was "to synergise the diverse capacities of civil society organisations convinced about the centrality of the environmental framework within which all human activity takes place, in order to ensure that all actions undertaken by official and non-official sectors in Sindh, in particular, and in Pakistan, in general, respect the abiding values of ecological sanctity and of human well-being".

Aban Marker Kabraji sounds more optimistic. For her, with economic indicators rising, and in spite of the global financial crisis, the bullish economy will bring expatriate Pakistanis back to the country, which in turn will bring about an openness and tolerance in Pakistani society. "It may not happen for another 20 years. We can only be part of this process of change, and make sure we accelerate it as much as possible," she says. She also explains that much of her struggle has been "to make policy-makers realise how closely linked the environment is to poverty. That the poor base their livelihood almost entirely on natural resources, so the decline of our forests, rivers, rangelands, soils, seas, and the wildlife that inhabit them, plunges people deeper into poverty". The impact of pollution is greatest on the poor. The poorer you are, the worse you are hit by any kind of degradation. Aban Marker Kabraji continues: "For example, they are unable to access safe drinking water, so they drink from lakes and streams in rural areas, or any kind of tap that is available. In cities, they are usually in those parts where pollution is the worst, so the impact of a degraded environment, urban or rural, is greatest on the poorest.

She, however, recognizes that if judged in the same way as social indicators like health or education, environmental success faces similar political, economic and social constraints that keep Pakistan in the lower cate-

gory of developing nations, thereby further undermining environmental achievements.

For Aban Marker Kabraji, the principle of economic growth is however not something one could argue with: "You have to be able to resource environmental management, and the best way is through a thriving economy. The model of economic growth and its associated consumerism, which is unsustainable, is of course a dilemma. But you certainly need the economic prosperity to be able to fund environmental plans. The question is getting the balance right. Right now, we haven't got that balance, nor have we got the investment in the right places. I'm sure this is not a very popular opinion because in the west all the environmentalists are beating their breasts that consumerism has gone wild, which I agree. But between that unsustainable model and a kind of utopia, where you live entirely in a world of sack cloth and ashes, there is a middle path. No country has found it, but you have to strive to get there".

Some 3,000 years after Zarathustra, the Western world has produced people known by the fancy names of ecologists, conservationists, environmentalists and restorationists. They teach the selfsame lesson, "keep the four elements pure and clean". The slightest misuse, disuse, or abuse of these elements, they say, will cause untold damage or even irreparable disaster to the planet. Does this text resonate with their way of thinking about the contemporary crisis? It has to be clear that this article is not merely about the religion of Zarathustra. Across its lines, every human being can be considered as a Parsi and every place on Earth a duplicate of Karachi. For both humanity and civilization may dwindle and then collapse if nothing is done to reverse the catastrophic path currently taken.

Last question: will the leaders who have assembled at Copenhagen listen to this voice of prophecy, and if so, what will they do about it?

© David Knaute, 17.12.2009

David Knaute is a French-Czech citizen who has been working for the past 6 years in the humanitarian sector in Asia and

Africa. He has participated to the production of two documentary films and edited one book on minority groups. He is currently working and living in Karachi, Pakistan



Remembering to Hug

By: Roya Behmardian

I still hadn't picked up my socks from the floor, and my mom was staring at me in the "Roya you have 3 seconds..." kind of way. It was tense times in the Behmardian household. At that moment, I carefully explained that it's my room and I'll put my socks wherever I feel like it. She then said that it's her house and if I keep up that attitude the park across the street will become my new room. Then, out of nowhere, she hugged me.

“
...frequent hugs contribute to healthy childhood development, and how they actually decrease depression
”

Though, the hug wasn't surprising at all. You see, ever since my mom read an insert about hugs from one of my assigned readings, Positive Discipline by Jane Nelsen, she told me that every night, regardless of any fights or our moods; she would hug me. The insert explained how frequent hugs contribute to healthy childhood development, and how they actually decrease depression. As a one-month customer of these everyday hugs, I must admit, it's a really nice feeling.

And I suppose hugs are something we do when we remember, but if we forget it's really not that big of a deal. But lately, I've wondered: would it really be that difficult to remember to hug more often? Maybe

if it helped even only one person, especially someone important to you, then no, it wouldn't be that difficult, and it would definitely be worth it.

Most of us can't deny that either openly or secretly, we've snuggled with our own stuffed animals no matter how strong or independent we appear to be. (We've also snuck up on our toys immediately after leaving the room, just to see of they're really talking to each other. But that's a different toy story.) It's that vulnerability and innocence that allows such a fulfilling embrace to bring us comfort. When we hug another person, we give comfort by fueling off comfort. And that is why, whether it be a gesture of friendliness when saying hello, an embodiment of happiness when something good happens, or a sign of support that lets someone know "somebody is there for me today," a hug is always intrinsically good, it's universal, and it helps people, even slightly, be happier.

There's even a Zoroastrian mantra, called "ooshta," that advises we "radiate happiness to those who radiate happiness to others." Isn't that exactly what we're doing when we hug our friends, our parents, that funny person we just met at the mehmoonii? I certainly believe so. Thus in a way, anyone who hugs for the sake of hugging is practicing ooshta. And I'm sure a lot of people, a lot of different people, fall into that category.

So to everyone who's a parent, a son, a daughter, or a friend, I just wanted to let you know that my mom has been hugging me every day for the past month, it's a really nice feeling, and more often than not it makes her less stressed because she forgets that my socks are still



on the floor. Hugs in general? Oh they bring about win-win situations. Make of it what you will.

Works cited

Nelsen, Jane, Cheryl Erwin, and Roslyn Ann Duffy. Positive Discipline For Preschoolers. Roseville, California: Three Rivers Press, 2007. Print.



Roya Behmardian is an 18 year old freshman in college and hopes to transfer out of Irvine Valley College, double majoring in Psychology and English



COMMUNITY BASED SUNDAY SCHOOL

A ZOROASTRIAN PERSPECTIVE WITH A SAN JOSE FLAVOR



PHILOSOPHY: We are focused on the teachings of Zoroaster and showing our children how these teachings can be integrated into their daily lives. Our goal is to build our kid's confidence thru deep, meaningful memories and a sense of belonging to a greater society. Then giving them the strength, tools and roots to solve problems that they face. All the while teaching in a child focused manner with lots of hands on activities and lively discussions.

Our main goal is to build the community. For the kids to realize that there are other young Zoroastrians outside of their family. For the parents to connect with other parents and to start the dialogue on how to raise the next generation of Zoroastrians.

Parent participation: The model for the past seven years. At the beginning of the year we hold a parent

orientation for all of the parents. We go over the curriculum and how the classes are run. Also we emphasis the roles that the parents play. 1) Healthy (no sugar) snacks for the classes, bringing kids on time and regularly to the classes. 2) The tuition (we have scholarships) 3) Rules around absences.

The teachers, what makes them tick? We are all parents, we are all immigrants, we speak and teach in Farsi and English, we all have sent our kids to charter and parent participation school, we all strive to live the Zoroastrian principles to the best of our ability on a daily basis and we believe in making decisions as a group. We are all dedicated to deepening our understanding of our religion. We read articles on Zoroastrianism and also take the time to study the Gatha's as a group. We meet every Saturday morning to plan the classes, solve problems and work on our projects.

THE CURRICULUM. The teachers plan our classes around a main theme that runs throughout the year and influences most of the curriculum. This makes the subject matter fresh for the teachers; we then are able to reinforce the curriculum on several levels and over a long time. Examples of main themes we have focused on are the Amshaspands, People who have refreshed the world, (Yasna 30-9) and Zoroastrian traditions & ceremonies.

Prayers. All the kids, from all the classes meet first at the Darbeh Mehr by the fire. We take a moment to calm down and meditate. We have the prayer written down on big boards, the kids volunteer to hold up the cards, then one of the teachers recites the prayers out loud and the kids follow. We say the Ashem Vohu, Yata Ahou, Mazda yasna ahmi, Kemono Mazda and finally we all stand up as a group, we hold hands and say the Hamazour Bem prayer together.

Classes. Classes are separated by age. Currently there is a High school class, Middle school, 4th & 5th grade, 1st to 3rd grade and pre-school. Each class is run by a head teacher with an aide. After we says the prayers in the Darbeh Mehr by the fire. The kids go into their separate classes. Each class meets into their own room, where they go over the lesson plan in an age appropriate way.

Community Building Events. We hold community building events.

- Annual events.
- o Gohanbar, Last day of class. We have the kids participate and feed the community. The entire Zoroastrian





community is invited.

- The kids bring, ingredients from home such as parsley for the ash, dried fruit for the lork, fresh fruit for the Avesta table. They are literally feeding the community. This is also our time to acknowledge our graduates that are moving on to college.

- o Nourouz Play. The kids all perform a play for the community around Nourouz time.

- o Family Camping Trip

- Every year at the end of the classes we go on a camping trip to a group camping site. The kids and the families reconnect over smores.

- o Overnight Sleepover at the Darbe-h Mehr

- Kids and parents sleep over. We go on a night hike, pray in the eve-

ning at the temple and watch a movie together.

Dance Class. We have partnered with a local dance company who is very gracious and teaches the girls Persian classical dance. The classes are multi age and multi skill. The older ones help the younger ones with their moves. The hope for this program is that the girls will gain at a young age tolerance for others and the ability to perform together even though they are at different skill levels, all the while learning to dance. From these girls we have an advanced group that performs at our celebrations and other events representing the Zoroastrian community.

Hope. Our wish is to continue our wonderful traditions as we understand them and pass them on to the next generation. As teachers, we are truly blessed to watch all the kids in our community grow and blossom.

Written by Delbar Jahanian, on behalf of the Z teachers.

Dolat Bolandi

Mitra Pishdadi

Parinaz Kianian

Homa Jahanian

Fariba Bastani

Atousa Pojhan

Delbar Jahanian



LABOR DAY WEEKEND
Sept 3rd & 4th 2011

SAVE THE DATE

the **7th Zoroastrian**

UNITY CUP GAMES

in **SUNNY**

Los Angeles, California

GET YOUR TEAMS READY NOW

for more info: www.zathletics.com





